



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذي جعل الحرمین خیر تلامذہ واسکن فیہما فی کل قرن  
صفوۃ عبادہ وصیلة الله علی سیدنا محمد وآلہ واصحابہ اجمعین اما بعد میگویہ فقیر ولی الله  
عفی عنہ این کلیمہ چہرہ است بآن ان بعین فی مشائخ الحرمین درو کہ بعض مشائخ صوفیہ و علماء محدثین  
از اہل حرمین شریفین کہ سلسلہ خرقہ صوفیہ و اسناد حدیث این فقیر را بواسطہ ایشان رسیدہ است  
جزاہم الله تعالی عفی خیر الجاہلین شیخ احمد ششماوی و سہ پسر علی بن عبد القدوس بن محمد عباسی  
ششماوی است آبا کہ امش از کبار اولیاء بودند شیخ عبد الوہاب شعراوی بارہ از احوال نشان  
نوشتمہ جامع بود در علم شریعت و حقیقت علم حدیث از شمس ربلی و از والد خود و از سید غضنفر  
و از شیخ محمد بن ابی حسن بکری روایت کردہ و از والد خود خرقہ پوشید بعد آن صحبت بہ صحبت بہ  
اللازم گرفت و از دست و سہ خرقہ پوشید و از صحبت و سہ بدرجات عالیہ رسیدہ خلیفہ و سہ شد در مرتبہ  
ساکین از و سہ می آید کہ گفت لو کان الشعر اوی حیاء ما وسعۃ الکاسی و سہ گفتہ عہد نا بحفظ  
لہ بحفظ کاتب حروف گوید قبول بیعت را در عرف متاخرین اہل حرمین اخذ عہد گویند یعنی ہر کہ مشائخ صوفیہ  
بیعت او قبول کردند بکہ مشائخ آن طریقہ چاہیاء و چہ اموات شامل حال سہ میشو و سہ گفت لا یدخل النار  
من اتی ابراہیم من رانی الی یوہ القہتہ گویند سہ در حجرہ خود خفتہ بود کہ وزعی را دید کہ بر دیوار حجرہ میر و حکم  
شرع خواست کہ او را بکشید شہود و حد این عجیبہ مضمحل خست باز خواست کہ او را بکشید باز شہود و حدت

در مشائخ احمد ششماوی



عربي اوست بخط شيخ قشاشي يافته شدة الذي يحقق وجدانه ان الحبيبة الخاصة مرتبة  
 الهبة بنزل بها كل واحد لها حسب قنة وزمانه غير منقطعة ابد لا باد الى ان لا يبقى  
 على وجه الارض من يقول الله لعدم خلوا المراتب الا للهبة عن القائمين بها حتى يصير القائم  
 بها نصف الحافظ لمرتبة العبد وفيها قبله وبعده بالنقاسه يتم المصالح ويقضي الحاجات لو انهم  
 الف الف في عديد هم عاد والى واحد فرد بلا حيد وقد تحققتنا بذلك حقا ونزلنا من اننا  
 صدق قائم تعني فانه مني ومن عصامي فانك غفور رحيم ومن رابته من مشايخي من اهل الحبيبة  
 المذكورة سنذكر متصلا من ايلهم من غير انقطاع باذن الله تعالى ختمه بفسح سادسهم كلهم لا رجاء بالغيب  
 انتهى ونيز كونيده در حاجات خود كا قد پاره نوشت كه يا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عليك انت اقرب الى مني ام هذا فيمن قربك مني وان بعدت الا ما شفعت في وفي  
 قضا حاجتي كلها الدنوية والاخرية الى ومن احب آمين بعد از ان شش ماه  
**سيد محمد بن علوي** بوسه نوشت رایت البني صلى الله عليه وسلم يقول لي سلم لي على  
 احمد قشاشي وبشهره بالشفاعة وفردا ان روز آنده گفت رایت البني صلى الله عليه وسلم ثانيا سمعته  
 يقول سلم لي على احمد قشاشي وقل له انه جليسي في القدره وس كويند چون ذكر مقامات در میان  
 آمدی شيخ احمد گفتي نحن لا مقام لنا من اهل يثرب قال الله تعالى يا اهل يثرب لا مقام  
 لكم كوايا اشارت بيكره بمقام بے نشائي وانكه وس بر قدم حضرت خاتمه است صلى الله عليه  
 وسلم از عجايب روزگار قشاشي كمي كهنت كه قرآن تمام در مقام بر حضرت پيغمبر صلى الله  
 عليه وسلم خوانده بود و هم چنين مقدمه عثمان و به در فقهه مالكيه از شيخ ابراهيم منقول است كه  
 روز قشاشي در مجلس خود اين حديث ذكر كرد كه ما على احد كمان يكون في محمد ومحمد الثلثة  
 بعد ان ساعته بخاطر سن افتاد كه مراسمه پس خداي تعالي خواهد داد و اسم هر كمي محمد باشد  
 بعد از ان در تامل افتاد كه كمي را از و بكره بچه چيز توان شناخت برين شيخ قشاشي برين  
 خاطر مشرف شد و گفت مكني احمد هم ابو سعيد والثاني ابو الحسن الثالث ابو طاهر بعد مدتي  
 همين صورت تحقق شد هم از شيخ ابراهيم منقول است كه قشاشي روز سه بر خاطر من سخن گفت بدل  
 من منظور كرد كه كاش اين معامله پيش وقت بودي شيخ من التفات نكرد و فرمود و لو شا الله  
 ما تلوة عليكم فلا ادريكم به و مثل اين اشراقات و تقصيرات از قشاشي بسيار  
 رسايت كرده اند بالجمله سيرة قشاشي آن بود كه نه بر منظر نقه از ما نه بود سه و نه بر وضع

سيد محمد بن علوي

آن داعیہ را مضحک ساخت بالجمله بیان این دو فرد و شد و با خرافاتشال شرح را مصحح شد گفت  
 الحمد لله الذی جمع لنا بین اکملین شیخ احمد قشاشی عقیب این حکایت گفت اگر آن جامن  
 بودیم هیچ توقف نمی کردیم و سران فرغ را بنگ میگویم کاتب حروف گوید مرا و قشاشی آن  
 هست که وحدت در حقیقت بوجه واقع هست که با کثرت و احکام آن هیچ تنافی ندارد و کو آب و  
 نار همه در وجود یک باشند اما چون هر یک فواره فیض خاص شد و منظر استعدادی خاص آمد  
 از آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی میگرد و حکم شرع در ضبط احکام این کثرت است  
 و شهود کامل آنست که آن وحدت کثرت را فراگرفت نه کند و نه کثرت وحدت را  
 چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد و موسوی با عیسوی در جنگ شد و توفی سینه  
 ثمان و عشرین بعد االاف و دفن البقیع شیخ احمد قشاشی دس پسر محمد بن  
 یونس القشاشی الملقب بعبد البنی ابن شیخ احمد الدجانی است و جانه بتخفیف جیم قریب  
 است از قبر بیت المقدس شیخ احمد دجانی انا سجاست بسیار بزرگ بود شیخ عبدالوہاب  
 در طبقات ترجمه دس نوشته و شیخ یونس را عبد البنی ازان گویند که مردمان را بفرود  
 گرفته تادرس سجد نشیند و بر بنی صلی الله علیه وسلم صلوٰۃ فرستد قشاشی ازان گویند  
 که برائے ستر و اخفا در مدینه قشاشی فروخته کرد و قشاشی سقط ملع را گویند  
 چون دو اهما و پا پوشی که نه و اما تدا آن و محمد دس نیز عالم بود و صالم و شیخ احمد  
 قشاشی امام بود در علم حقیقت و شریعت چون در حقایق سخن گفته بآیات و احادیث  
 آن را بر من ساخته صحبت بسیار شایخ دریافت و حشرقه از والد خود پوشید و فتح  
 کار و دس دست شیخ احمد شناد دس شد و خود را بوسے منسوب کرد و گویند شیخ  
 احمد قشاشی بسیار حمت رفته بود تا شایخ صوفیه را در یاد چون بازگشت و سجده  
 رسید در خواب او را نمودند که شیخ احمد شناد دس استاده است و دس از ذکر و  
 سیدان دس کند و پائے و جامه های او متلط شده اند چون بیدار شد و آنست که  
 شیخ بمرتبه تکمیل رسیده لیکن کسی فرزند معنوی دس پیدا نشده بسوئے دس مبادرت  
 کرد شناد دس چون او را دید گفت مر حبا مر حبا بمن جاء یقین مناعلو مناعو  
 نیز گویند که دس بنی خواب دید که شیخ محی الدین بن عربی او را حرقه پوشانیده و خواب خود  
 در عهد آورد و آنست که دس را معرفت وحدت وجود درست شده است و خواهر شیخ ابن

شیخ احمد قشاشی

برائے سے از شیخ قشاشے اذن خود ہند تاج رو شیخ قشاشی اذن داد چون عبد الرحمن برآمد  
 شیخ ابراہیم خواہست کہ کتابہارا از جائے نشستن شیخ ابراہیم بر وارو زیر آن کتابہائے کاغذ  
 بارہ یافت لکن شیخ قشاشی یا ابراہیم قد اعز قنا نصفک فان لم ترجع اعز قنا کلک  
 انگاہ دہستند کہ سبب بکار چسیت چون شیخ ابراہیم بکہ رسید و بر سید عبد الرحمن محبوب  
 شد سید برسم گلاب آب را بر شیخ ابراہیم پاشیدن شروع کرد زیرا کہ محرم بود و ممنوع از  
 استعمال طبیب متعارف آن زمانہ غنن قبض شیخ ابراہیم مرتفع می شد تا آن کہ بحال اصلی خود  
 باز آمد این گویا صلح بود کہ سید در میان قشاشی و شیخ ابراہیم آورد و همچنانکہ سید بکلمات  
 باطنہ متصف بود کمالات ظاہرہ نیز بوجہ کمال داشت در کرم وجود بے نظیر بود بر ماندہ  
 دے صبح و شام جماعہ کشیر حاضر می شدند و دے با ہمہ بی شاشت و خویش خلقی پیش آمد  
 و از اطراف دیار اسلام نذر برائے دے می آوردند ہمہ آن را بر فقر اصراف دے کرد و  
 قریب صد تن را ازاد کردہ بود و ہر کہ با دے نشستے مفارقت دوست نداشتے بچہست  
 عذوبت گفتار و نیک خلقے او و عاقل بود و قوسے الفطانتہ ہر کہ با دے ملاقات کرد می  
 اگر چہ در موسم حج با شہد اورا باز سے شناخت و ہر کہ بنیارت دے آمدے بقدر استعدادش  
 بر وجہ خیر دلالت می کرد از ورد و تلاوت و استغفار و اوراد و ہر کہرا مستعد دانستے  
 بر مطالعہ کلام صوفیہ و اعتقاد ایشان خصوصاً شیخ اکبر ابن العربی قدس سرہ سحر لیس  
 فرمودے و جہہ تالیف دے بحسب ہر چند اہل کہ تجسس کردم محقق نشد اما از احتمال  
 قریب است کہ نزدیک سماع رو سے خود راستے پوشید جو گرم دے شد پردہ از چہرے  
 انگیزانوار عجیب ظاہر سے شدند و اثر دے در مجلسیان در می گرفت باین معنی شیخ احمد  
 شعلے اشارتہ کردہ و اسد اعلم شمس الدین محمد بن العلماء الباہلی حافظ حدیث بود  
 و زمانہ خود استاد مصر و حرمین با حلق قرظیہ مثل تواضع وجودہ فہم و تود و غیر آن متصف  
 بود و گویند در مباحالی شب قدر را دریافت و بعض آثار عجیبہ آن شب مشاہدہ نمود در الوقت  
 دعا کرد کہ بار خدایا ما را مانند حافظ ابن حجر عسقلانی گردان این دعائے دے  
 مستجاب شد از دے می آید کہ گفت کایولف احد تا یفاک فی احد اقسام  
 سبعة اما ان یولف فی شئ لم یسبق الیہ الخرجہ او شئ ناقص بنیمہ  
 او شئ مغلق لیشرحہ او طویل یختصرہ دون ان یخل من معانیہ بشئ

و در مجلس الدین محمد بن العلماء الباہلی

نزداد و متفکته بلکه بر طریقه توسط و بی تکلفی که شیخ سته هاست و هرگز بخانه امران رفت و اگر ایشان  
 زیارت وی آمدندی بخوش خوی و لبناشت تلقی کردی و بقدر منزلت هر یکی معامله فرمودی و  
 کریم قوم را بفرید اگر ام مخصوص کردی و امر معروف بنیایه لین او کردی و زایران خود را از  
 نصیحت خالی نگذاشتی شیخ علیه مغربی گفت ما خرجت من عند القشاشی قطا الا والدنیانی عینی  
 احقر من کل حقیبه و نصی اذل من کل ذلیل و لو تکرر دخولی علیه مرات ثوی رحمة الله تاسع عشر  
 سن الحج سنه احدى و سبعین بعد الالف سید عبد الرحمن الالوسی الشهبیز محبوب  
 وفین شبیکه ولاده و در کناسه از بلاد مغرب بود و است در مغرب و مصر و روم و شام سیاحت  
 کرد بعد از آن بحرمین ساها مجاورت نمود بعد از آن بهین رفت برای زیارت اولیا و انجام زیارت که  
 میگویی الیمن بلیت فیه الاولیاء کما بلیت فی الارض البقل و اورا بالیشان و قانع عجمیه و صحتار  
 رنگین پیش آمد بعد از آن به مکه باز آمد و حل اقامت اندخت اهل مکه از وی سستفید شدند و خرقة  
 پوشیدند و از وی کرامات بسیار روایت کنند شیخ زین العابدین شافعی مفتی مدینه را  
 شنیدم که از پدر خود نقل کرد و وی خادم سید محمد معتقد و بود که شریف الشرفا مکه را  
 ضرورتی پیش آمد سید عبد الرحمن محبوب جمع کرد و دعا خواست سید ساعته سزجیب تفکر  
 اندخت بعد از آن فرمود که در فلان محله از محلات مکه خانه هست کذا و کذا صاحب المال  
 باید که از آنجا قدری که شریف را لابد است بگیرد و باقی هانجا با احتیاط بگذارد فی الحال رفتند  
 و خانه بیجان صفت یافتند و آنجا بخت هزار او کما قال بر دشت بر صندوق مهر نهادند  
 و سید آوردند شریف را و او تا در آن ضرورت خراج کند وقت دیگر شریف خواست که باقی را نیز  
 در تصرف آورد و خانه را یافت و نه آن مال را حیران شدند و از سید سر آن پرسیدند فرمود  
 شخصی از عجمیان بیضه ایرانیان در بلا جویش بمردا و را بچکس و ارث نمود و تصرفی کردم که خانه  
 او بکه پیدا شد و از آنجا گرفتند و بعد رفع حاجت بجائی خویش رفت گویند و بی زیارت قبر  
 سید احمد بن علوان رفت سید احمد خادم خود را در منام بقدم سید خبر داد و گفت فردا  
 باستقبال وی بک و تعظیم و بی بجای خادم باستقبال بیرون شهر رفت هر چند تقصیر کرد و زیارت  
 و نمیزد شده باز آمد و دید که سید در قبه قبر نشسته و دروازه بند بود و کلید آن بدست خادم  
 شیخ ابوطاهر ذکر میکردند که یک بار شیخ ابراهیم را قبضه پیدا شد شش ماه پیوسته میگرفت  
 و بچکس سبب آن نمیدانستند چو موسم حج رسید و بعضی تلامذه و بی از شام در قافله آمدند

و بطواف مشغول شد تا اگر ویرانها گاه گیرد و حسن احوال باشد این فقیر زیارت این نسخ کرده  
است و چیزی در آن خوانده شیخ تاج الدین قلعی می گفت که چنانکه شیخ محمد بن سلیمان علم ربوبیت  
بکمال است صناعات عجیبه و علوم غریبه نیز میدانست و مصداق قول حضرت حق تعالی در آیه  
بسطة فی العام و الجسم افتاده بود و عقل محاسن نیز بر کمال داشت با خرجه و عقد که معطر بود  
افتاد و محاسن راه یافتند و شد آنچه شد و اسامی این فقیر از محمد و فدا و ابن شیخ مذکور اجازت جمیع  
روایات و الدش حاصل کرده و حق اخذ و عن دال و قراءه و سماع و اجازة و نیز سوطی بخی بن یحیی بن تاجمه  
بریشان خواندم بحق سماع جمیع من امی شیخ احسن العجمی و غیره من الشیخ و الحسین شیخ ابراهیم کردی و می قلند  
سره عالم بود و عارف و فنون علم از فقه شافعی و حدیث عربیه و اصلین مدی طولی داشت و در هر یکی تصنیف  
و ارد و بلاغ خویش تحصیل علم کرد بعد از آن بقصد حج بیرون آمد و دو سال کما بیش در بغداد ساکن شد و  
بر قریه سید عبد القادر قدس سره متوجه می شد و ذوق این اه از آنجا پیدا کرد و چهار سال بشام ماند  
و بمصر گذشت و بجزین آمد و بقشاشی ملاقات کرد و می رانقشاشی و قشاشی را با او و خصوصیتی عجیب  
پیدا شد و از وی حدیث ربوبیت کرد و خرقه پوشید و در صحبت وی بکمالات علیا ترقی کرد زبان و کلام  
و کرم و در کس و عوبه همه میدانست و بتو قد ذهن و بحر علم و زهد و تواضع و صبر و حسم  
مستصف بود و گویند در ایام اقامت شام بقصر شیخ محی الدین بن عربی متوجه شد تا مطلع شود بر آن  
که عزم سفر در آن وقت کند یا نه شیخ را دید که بخار از پا پوش او دور می کند و دانست که باقامت می  
فرمایند شیخ ابوطاهر می گفتند در ایام نزول جماعتی بمدرسه مشرفه شیخ ابراهیم با صاحب احباب  
خویش خواست که بملاقات جماعه از اهل مقرر و گذران ایشان بر قنایات افتاد که بغنا و تعشیل  
بودند سید محمد بن یحیی که یکی از اجله تلامذه شیخ بود عصا برداشت و به بنی منکر مشغول شد شیخ  
از آن کار منع کرد که درین هنگامه خوف فتنه متصور است سید محمد بن یحیی فی الجمله بیس مزاج داشت  
ازین منع بغایت تنگ دل شد چون مجلس مقصود رسیدند یکی از قنایات در غنا خود این بیت  
آغاز کرد شعر و نثر و قاسا و فی دن عز و اولی و دن عاشق و احب و نا و یله علی و یلی و دان بیت  
بر قاعده نحو و عروض نیست و رفیع عرف و متاخر ایشان است چون بسیم شیخ ابراهیم رسید حال وی متغیر  
شد و روی خود را پوشید و گریستن آغاز کرد در آن مجلس هر که صورت شیخ شنید یا صورت دید به  
می گریستند قیق القلب و قاسی القلب بر یک سان و سید محمد بن یحیی نیز گریستن آمد  
و آن انکار همه از دل و سه شسته شد شیخ ابوطاهر ذکر میکرد و نمک استاد و پادشاه روم که آن را

او شیئی مختلط بر تبه او شیئی اخطا فیہ مصنف انبیا و شیئی منتفرت لجمعه کلاکات  
 اضاعة الوقت صحیح بخاری و موطا و سایر کتب از سالم سنهوی و غیر وی روایت کرد و  
 سلسلات صحیح دارد در موطا و بخاری و بعض کتب دیگر تسلسل سماع صحیح حاصل شد گشته  
 کرده بود شیخ عیسیٰ مغربی اساتید وی در رساله ضبط کرده و گویا اصل ثبتها متاخرین همان  
 است مصداق قول حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم انصر الله امرء سمع منی الحدیث  
 از جلاله و عظیمة و بزرگی و احترام امری عجیب داده شده بود و شریف الشرفا و باثبات و زکی  
 بوی تبرک می جستند و از قول وی انحراف نمی توانستند و بر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت  
 توفی سنه سبع و شبعین و الف بابل دیچی است بمصر شیخ عیسیٰ الجعفری المغربی  
 مولد و منشأ وی معرب است قرآن و چند متن از علوم متعارفه بهاسنجا یاد گرفت بعد از آن بخارا  
 رفت و بسجلماسی زیاده از ده سال صحبت داشت و نزدیک و سه تفر شد و از علما قسطنطنیه  
 و مصر و حرمین نیز روایت کرد و بکمال وطن گرفت محمی دارد بمقالید الاسانید بالجله یک از علما  
 متقین بود و و سه استاد و هموار اهل حرمین است و یکی از ادعیه حدیث و قراءه سید عمر حسن  
 در حق وی گفتی من اراد ان بنظر الی شخص لا یشک فی ولا یمت فلینظر الی هذا و سید محمد بن مکی  
 گفته بود ذوق از کل جسمه و مواظبه حضور جماعه و کثرت طواف و صیام بجزئی عجیب و سه را  
 روزی شده بود و متوسط بود در جمیع امور نه مبالغه در سنگ داشت نه تساهل و اراطاط  
 با شیخ بسیار کرده بود اما اخرا ب شاذ لیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریقه برو سه غلبه داشت  
 مستند برای امام ابو حنیفه تالیف کرده در آن جامع غنی متصل ذکر کرده در حدیث از اسنجا بطالان  
 زعم کسان که گویند که سلسله حدیث امروز متصل نمانده بود و واضح تر سه شود سه نه نماندن  
 و الف بر رفت از دنیا محمد بن محمد بن سلیمان المغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون  
 علم و ریاست و دین و دنیا هر دو جمع کرده بود و خرقه بدینه داشت از جهت شیخ ابو مدین مغربی  
 بحقیقت طریق تصحیح کتب حدیث و نسخ بنوین و القان و معرفت آن بحرین و سه آورده است  
 استاد جمهور اهل حرمین بود و یکی از ثقات متدین گویند با سلام بول رفته بود آنجا شخصی نسخه  
 بنوینه میفرودخت قدر شناسی و حوص علم و سه را بر آن داشت که مبلغ کثیر قریب هزار مشحور  
 صرف کرد و آن را بدست آورد و بدان نسخه تکلف تمام داشت گویند یک بار در مسجد الحرام سیل  
 آمد و خوف غرق بر اهل آن جا مستولی شد محمد بن سلیمان زد و نسخه بنوینه بر سر نهاد

شیخ عیسیٰ الجعفری المغربی

محمد بن محمد بن سلیمان

در شاخ الحرمین

تاریخ وفات یکی از خطبه زمانه اس ازین لفظ برآورده الله انا علی خرافک یا ابراهیم الخ و در  
 شیخ حسن عجمی رحمه الله کی شیخ حدیث و جامع فنون علم و قایق در فصاحت و حفظ وجوده  
 فهم بود اکثر صحبت و استفاده و سبب با شیخ عیسی مغزی است و یا شیوخ بسیار مثل شیخ  
 احمد قشاش و شیخ محمد بن العلاء بابلی و شیخ زین العابدین ابن عبدالقادر طبرسی  
 مفتی شافعیه و امام ایشان صحبت داشته و روایت کرده شیخ ابو طاهر ذکر میکردند که شیخ حسن  
 عجمی با شیخ نعمت الله قادری و غیر آن از صوفیه ملاقات کرده بود و دعوت اسماعیلیت و نیز می  
 گفتند که شیخ حسن جعفری بود اما در سفر جمع میکرد در میان خمر و عصب و میان مغرب و عشا و در حالت اقتدا  
 سوره فاتحه میخواند و مارا وصیت می کرد که سارا خود را تا شصت گریه بپوشانند از غصه ایشان افزایند  
 تا نماز تو نند کرد یعنی در مسئله نجاست قدر در هم و مثل آن کاتب حروف گوید عرض کنند که با وجود  
 این همه علم التزام مذہب حین در جمع امور لازم نمیدانست و تلفیق جایز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقه  
 معتقد نزدیک فرقی بین تحقیق شود یا و الله اعلم و نیز می گفتند که لم یکن سید حسن عجمی خلیل و کانت فی عینیه  
 هبة و کان مع ذلک اذا قرأ الحدیث را می علی و حیله و نوار و صابر کاجمل من را فی الدنیا و ذلک  
 سر قولہ صلی الله علیه و سلم نصر الله عبد الله الحدیث ساینده خود را به ضبط کرده از انجا قوت تحریر می معلوم  
 توان کرد میگفت بقول الناس لذل العالم النصف العالم و صد قوافل العالم له نصفان عا و لم و لیس  
 منها مفعله فکانهم قالوا لذل العالم مفعله له هر سال در راه حبیب یارت مدینه مشرف می آمد و در مسجد نبوی  
 علی صاحب الصلوات و التسلیمات یک کتاب از کتب سه بطریق سر ختم میکرد و اهل مدینه از وی وایت و نند  
 و قاری می شیخ ابو طاهر می بود و اگر دیگر کسی قرات کردی خوش نمی شد باید دانست که  
 در کتب حدیث را نزد یک علما حرمین سه طریق است یکی طریق سر و که شیخ مسمع یا قاری  
 می تلاوت کتاب کند بجه تفرض مباحث لغوی و فقه و اسرار رجال و غیر آن دیگر طریق  
 و حل که بعد تلاوت یک حدیث بر لفظ غیر ترکیب عویض اسم قلیل الوقوع از اسامی اسناد و  
 سوال طاهر الورد و مسئله منصوص علیها توقف کند و آنرا بکلام متوسط حل نماید و آن گاه شیخ  
 رو و علی هذا القیاس سیم طریق امعان و تعمق که بر هر کلمه الها و علیها و یعلق بها بسیار ذکر  
 کند مثلاً دو کلمه غریبه و ترکیب عویض شود با آن از کلام شعرا و اخوات کلمه مشتقاق و محال استعمال  
 می ذکر کند و در اسامی الرجال احوال این قوم و سیرت ایشان بیان نمود و مسائل فقهی را بر آن  
 مسئله منصوص علیها تخریج نماید و با دنی مناسبه قصص عجیب و حکایات غریبه بگوید و

اہل آن دیار خوبه میگویند بزیارت مدینہ منورہ آمد و بصحبت شیخ ابراہیم باجماعہ کثیر از علما و با اہمہ عظیم رسید و چون ملاقات شیخ دریافت گفت من در شام بدستہ آنسکارا دیدم و در قلع و قمع آن سعی بلیغ کردم شیخ فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر ہر در مساجد کردند شیخ این آیت بر خواند و من اظلم لمن منع مساجدا للہ ان ینذکر فیہا اسمہ و سعی فی خرابہا قیام خواجہ متغیر شد و بروی بغایت دشوار آمد و بعض نقول فقہ کہ از قنوی قاضیان غیر ازین نوشتہ بود از حسیب برآورده بدست شیخ داد شیخ فرمود اگر تقلید سخن می گویند من مقلد کسے ام و شما مقلد کسے حجت شامی من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن می گویند اینک گوئے و میدان این حقیر دین باب رسالہ حافلہ تحریر نمود و از شبہات آن خواجہ با حویہ قاطعہ ذکر فرمود و یاران شیخ از تغیر مزاج خوبہ کہ در دولت عثمانیہ پایہ بلند داشت ملاحظہ کردند و شیخ گفتند چندان مبالغہ در دو مناسب نیست شیخ گفت از حق نتوان گذشت ہر چه شود و گو شود با لجلہ آخر خواجہ و شاہ و دے سخن نتوانستند گفت بہتوانند و کلام الحی یلکو و کالی علیہ بظہور پیوست و تیر شیخ ابوطاہر ذکرے کردند کہ شیخ یحیی شاوی بحرین آمدہ بود و با شیخ ابراہیم ملاقات کردہ بعد از آن بروم رفت و زیر روم کہ معتقد شیخ ابراہیم بود و دے را گفت کہف و جدت شیخ ابراہیم گفت و جدتہ مجاہد زیر خشم آمد و از ان مجلس با نیت اخراج کرد بعد ازین واقعہ یحیی شاوی را با شیخ ابراہیم خد قوی اقتاد و خواست کہ بقصد اندا دے بحرین آید این قصہ ابرہہ شیخ رسانیدند فرمود بحسبہ حالس الفیل وی چون بطور رسید بیار شد و ہا شاہ ازین عالم انتقال کرد فی الجملہ سیرت شیخ ابراہیم آن بود کہ از دے متفقہ رہزگار و متصوفہ آن از تکبیر عامہ و تطویل اکمام و لباس غوج و کاک و بیزار بود و ثیاب متوسطہ و عمامہ متعارفہ و لپست صوف مخطط و کوفیہ لاطیہ چنانکہ عامہ اہل حجاز عادت دارند می پوشید و ہرگز اظہار خواہ از حیثیت تصدرو مجلس و تقدیم در کلام و امثال آن نمی کرد و افادہ وی صحاب خود را بہیت مناظرہ و مذاوضہ می بود میگفت اما ہو کذا و کذا الیس یفہم من کذا و کذا و کذا و چون در مسئلہ بادے کسے ادنی مراجعت کردے متوقف می شد تا آنکہ بطریق تحقیق و انصاف رفع آن اشکال کند عبد اللہ عیاشی گفت کہ کان مجلسہروضہ من ریاض الجنۃ چون تقریر مسائل حکمت کردے البتہ حقایق صوفیہ در ضمن آن ذکر کردے و ترجیح کلام صوفیہ بر تحقیق آنہا بیان فرمود دے و گفتی ہو کذا الفلا سفتہ قاروا عنوا علی الحق و لم یھندوا الیہ

واورين بحرين صحبت ستوفاة دشتنه بالبحر يكی از اعيان مكه معظمه و مشهور ببرکت  
 و استجابت دعوات بود شيخ عبد الرحمن نخلي ولد شيخ احمد نخلي ذكر كرد كه پدر شيخ احمد نخلي  
 را فرزند زنده نمي ماند و از اين راه بسيار محزون مي بود چون شيخ احمد متولد شد براس  
 و سه از اهل السراشدر عماره عمامي كرد و از ايتان استنداد و طلب همت مي نمود و سه  
 هر جمعه بخيرت شيخ تاج سنبل مي فرستاد و اتفاقاً روزي شيخ تاج تامل كرد و بدست غلامی  
 كه همراه و سه بود گفته فرستاد و هذا الطفل ليس مثلك بل هو افضل واسعد من انك تخيل انه  
 ليس له من العمل الا الشيء القليل چون غلام بولي خود رسيد و حقيقت حال بازگفت مولی او را  
 بازگردانيد و گفت از جانب من در خدمت شيخ التماس كن يا سيد من اني اعطيت عمري هذا  
 الطفل فاني استشفع بك في هذا الامر چون اين بيايم شين متوجه شد و بعد ساعتی خبر داد كه  
 نيت مقبول شد از نزد يك خویش سه ماه غنايت كرد تا در آن مدت استعدا و سفر آخرت كنند  
 شيخ احمد بهمان ميعاد از عالم فاني انتقال كرد و شيخ احمد نو سال عمر يافت و پدر شيخ حميد الرحمن ولد  
 شيخ احمد نخلي ذكر كرد كه وكيل والد خود در محاليت و استقراض من بودم چون شيخ را عمر آخر شد و  
 ضعف غالب آمد و شك در خدمت و سه از جهت مطالبه اهل ديون شكايت كردم و گفته مي ترسم نگاه  
 حادثه پيدا شود و همه ان ديون در عهد من شوند و قارب من اين كالت مرا معتبر ندارند شيخ فرمود  
 از اين راه بر خاطر خود خدشه راه مده اميد دارم كه ميرم تا آنكه جميع ديون من ادا شود و گمان من  
 است كه شبی كه پيچ دين بر دوشه نه باشد آن شب اخير عمر من باشد بعد از ان نژديك فات از انجا  
 كه متوقع نه بود ادا دين و سه حاصل شد و شبی كه دمه و سه از ديون فارغ شد آخر شب  
 بود از شيباهي و نيا شيخ احمد نخلي گفت كه شيخ من در طريقه خلوتيه شيخ عيسى بن كنان خلوتی  
 چون مرا اجازت طريقه خلوتيه داد مرا خليفه خود ساخت بكمه معظمه تا خلوتيان ميمه پيش من  
 جمع شوند و خبر و غيبه كه مقرر اين طائفه است بعد نماز توحيد يا ورا و مشغول شوند و از بن معني  
 بر خاطر من نجايت تر و پيش اندريرا كه ميل دل من بكلي بطريقه نقشبنديه بود و مخالفت شيخ  
 نيز نمي توانستم كرد بجانب حضرت خاتمه علي صاحبها الصلواة و التسليمات تو جبر كردم و  
 در آن سال بزيارت روضه مقدسه مشرف شدم روز جمعه قبل از نماز جمعه خواب ان حضرت  
 را صلى الله عليه وسلم ديدم گويادريارت غمانيه يا خلفاء اربعة حاضرند بان جانب بادت  
 كردم و بتقيل پيش رفته و ايد سه خلفاء كرام بترتيب مشرف شدم بعد از ان ان حضرت

و این پنج بدین مآثر از علما و محدثین این هر سه وضع دیده شد و مختار شیخ حسن مجتبی احمد قطان  
 و شیخ ابوطاهر و غیر ایشان طریقه سر و بود نسبت خواص متجربین تاز و وسیع حدیث و سلسله  
 روایت درست کنند و باقی مباحث را بر شروع حواله میکردند زیرا که ضبط حدیث امر و در بار  
 بر تنبیح شروع است و نسبت متبیین و اهل توسط طریقه بحث تا با آنچه در علم حدیث ضروری است  
 احاطه کنند و فائده گیرند و این صورت غالباً شرحی از شروع در نظر میدارند و بدان در اثنا بحث  
 رجوع میکنند اما طریقه ثالثه طریقه قصاص است که قصد از آن اظهار فضیلت و علم است باینکه  
 و اسد علم نه روایت و تحصیل علم و در ذیل این کلمات باید دانست که اشتغال محکث باحوال  
 رجال سند تصحیح اسامی آنها و معرکة و ثبوت شان خصوصاً در صحیحین مثل آن و تبادل لفظ  
 لیس منامن فعل کذا و لفظ فان الله قبل وجهه و مانند آن بفرع از امان و تعمق  
 است و اوایل ائمه مرحومه بدین امور مشغول نبودند آری فقیهان و متکلمان و دین امروزی  
 می کنند امر و در بیان حاجت نمانده است و اسد علم شیخ حسن نسبت مشایخ خود و بغایت  
 خافض الجراح لاین الجانب بود و در مراعات خواطر ایشان غایت صحیح بجا آوردی و  
 گفت که از شیخ عیسی پرسیدم اذ کان اهل کسنان شیخ نهیل له ان یدخل علی شیخ اخر گفت الالب  
 واحد و الاغلام شیخ کاتب حروف گوید معنی این کلام آنست که قدر شیخ اول که بسبب  
 از بیضه بشریت خروج کرده پا در علم ظاهر جریج شده نسبت مشایخ دیگر که از ایشان فوائد دیگر  
 خارج از اصل خروج از بیضه بشریه با و در تحریج در علم یافته باید دانست و با و سه بر سه که سبب  
 والد است باید کرد و با دیگران معامله اعمام شیخ حسن در آخر عمر سکنه که موقوف داشته در طح  
 گوشه نشینی اختیار کرد و گفت لیس بک من بقر الله و هم و طائف متوفی شد و قریب ترتبه این  
 عباس مدفون گشت سنه ثلث عشر بعد الف و المائت شیخ احمد نخلی جامع بود میان علم ظاهر  
 باطن و صحبت بسیاری از مشایخ طریقه و علما شریعه دریافته بود و حرقه از سید عبدالرحمن محبوب  
 و سید محمد رومی و سید عبداله سقاف و میر کلان بن میر محمود بلخی و غیر ایشان دارد و  
 حدیث از محمد بن السلار البیاضی و شیخ عیسی مغربی و طبقه ایشان روایت کرده  
 و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و احزاب مشایخ طریقه بسیار  
 داشت از اول نشو و نما بصلح و محبة علم و علما و التزام صحبت ایشان و عقاد  
 مشایخ صوفیه و مباحث بر اعمال و اشتغال ایشان متصف بود و با کثر مشایخ حیرز

در کتاب  
 مشایخ  
 حرمین

شیخ ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکروی المدنی

که در طعام شیخ سالم مخلوط نشود و نه مله و توایل دوبار صحیح بخاری را در جوف کعبه معظمه ختم کرد یکبار چون ترسیم کعبه می کردند و دیگر بار چون دروازه اش درست می ساختند و سند امام احمد حنبل را بعد تصحیح و جمع آن نزد یک سر مبارک حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم از مسجد شریف در چاه و شش روز خواند عمر طویل یافت و آن همه در فضیلت الهی گذشت و تا آخر عمر بوفور عقل و حفظ و صحت جواس متصف بود الا سماعه که فی الجمله فتور یافته بود در آخر عمر شیخ عبدالله مغربی کتیب سنده را بروی خواند و اهل مکة اکثر ایشان بر وی سماع کردند رابع حبیب بسنی اربع و ثلثین بعد لاف و المایه برفت از دنیا شیخ ابوطاهر محمد بن ابراهیم الکروی که در رحمة الله علیه از ابتدا حال را غیب در علم و علما می بود خرقة از پدر خود پوشید و والد بزرگوارش برائے دی خرقة و اجازت از بزرگان بسیار گرفت از انجمله شیخ محمد بن سلیمان مغربی و کتیب عجمی از سید احمد دریس مغربی که سیدویر زبان خود بود خواند شیخ ابوطاهر از سید احمد دریس فکر کردند که امامی از تلامذه وی در محراب شریف سوره ثبت خوانده چون به نزد یک سید آمد سید بروی بسیار عتاب کرد و گفت ای ابراک تقرا بینیدی رسول الله صلی علیه و سلم سورة ذکر فیها حمه بما ذکر فان الله یناطب رسولہ بما شاء ولیس لک حدنا کاتب و گوید مثال این چیزها اگر چه ناشی از محبت پیغامبر صلی الله علیه و سلم می شوند اما از باب تقمق فی الدین اند میزان دین چیزها عادات صحابه و تابعین است چرا گویند که دین سوره منقبت عظمه و فضل کبیره است حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم زیرا که دین جا خداست تعالی لعنت کرده است اعدا کاعادی انجنا ب را بسبب سواد ب و در آن جناب دفعه شافعی اند شیخ علی طربونی مصری گرفت و معتول از منجم باشی که از مشاهیر متبحران رسوم بود دان علم حدیث از والد خود اخذ کرده بعد از آن از شیخ حسن عجمی و بر وی است استفاده دی و بعد از آن از احمد نخله و شیخ عبدالله بصری بر شیخ عبدالله بصری شامل البنی صلی الله علیه و سلم خواند و از وی سند امام احمد و اقل از شهرین استماع کرد و از وار دین بجز بنیان اخذ کرد از انجمله شیخ عبدالله لاهوری و کتیب ملا عبداللحم سیالکوٹی از وی روایت کند عن البشیر عبدالله للیب عن مولانا عبداللحم و کتیب شیخ عبداللحم دهلوی به بین و سطر از مولانا عبداللحم روایت کند و وی از شیخ عبداللحم اجازت روایت و از انجمله شیخ سعید کوکبی بعض کتیب عجمی و قدر رابع منته الباری بروی خواند بالجملة متصف بود بصفت سلف صالح از

صلی اللہ علیہ وسلم دست مرا گرفتند و بر سجاده جدیدی که نزدیک اس قبر شریف محاذی صفت  
 اول مفروش است آوردند و فرمودند: «هذه سجادة الشیخ تاج اجلس علیها» والستم که اشک  
 بطریقه نقشبندی است و اجازت است در آن طریقه شیخ عبدالمسلم بن سالم  
 البصری ثم المملکی احیار بسیار سے از کتب حدیث گردانانجمله بسند امام احمد که نزدیک  
 بود که بر وجہ اصل نسخہ کاملہ از آن یافته نشود و سے از مصر و عراق و شام از خزائن ما قدیم  
 اطراف و اجزاء آن جمع کرد و آنان ہمہ نسخہ نوشت و آن را صحیح کرد و اصل ساخت و از  
 کتب مستہ نیز اصول صحیح ساخت و از نسخہ بنویسہ بخط خود فرعی نوشت بہتر از اصل و بر شکار  
 شرحی وارد سما بضمیاء الساری کہ بسبب ضعف پیری اتمام آن نتوانست کرد و ہمہ عمر  
 بروایت کتب حدیث سروا و بشما گزرا نید بالجملہ بحقیقت حافظ درین زمانہ متاخر و سے  
 بود و تفصیل این احوال و شرح این مقال آنست کہ ضبط کہ در صحت حدیث با خود است  
 آن درامتہ مرحومہ تہ حال گزشتہ است حال اول آن بود کہ در زمان صحابہ و  
 تابعین احادیث یاد میداشتند و ضبط آن وقت در جودت حفظ بود و حال  
 دوم آنکہ در زمان تبع تابعین و اوائل محدثین تا طبقہ سابعہ و ثامنہ آن را می نوشتند  
 و ضبط آن وقت در تبیین خط و احتیاط در لفظ و حرکات و سکونات و تصویر کردن  
 و مقابله بر اصول صحیح و حفظ کتاب از عوارض طاریہ و مثل آن و حال سوم آن است  
 کہ حفاظ حدیث در اسامی رجال و غریب و ضبط الفاظ مشککہ آن تصانیف ساختند  
 و مشروح مفصلہ نوشتند و در آن جا بآنچه تعرض می باید کرد پس الحال ضبط آنست کہ کسی  
 آن تصانیف و مشروح را در نظر داشتہ بر حسب آن روایت کند لهذا اہل حدیث الحال  
 تساہل کردند و آنچہ قدام در آن نشد و سیکردند چنانکہ متوسطین تساہل کردند و حفظ  
 و اکتفا کردند بر خط و لهذا شایع شد در ایشان وجاہۃ و اجانۃ مجرودہ و مثل آن بخل  
 طبقات سابقہ حاصل آنکہ این قسم ضبط نزدیک شیخ عبدالمسلم بود و سبب  
 بقا این سلسلہ و سے شد از ابتدا صبار غبت علم و علما و صلاح و درع پیشہ مرضیہ  
 و سے بود ہر روز دہ سیارہ از قرآن خواند سے چون پیر شد آنچہ می توانست می خواند  
 و بیچ وقت خالی نبود سے از درس با تلاوت یا نماز یا سخن ضرور سے شنید کہ چون  
 شیخ سالم پسر شیخ عبدالمسلم در سر کار شریف الشرفاء داخلہ کرد اکبر ہم شیخ عبدالمسلم آن بود

شیخ عبدالمسلم بن سالم البصری ثم المملکی

که پدرش از شیخ عیسیٰ مغربی برائے او اجازه گرفت و گفت که در مجلس درس شیخ محمد بن  
 سلیمان مغربی وقت ختم سنن نسائی حاضر شدم و وے بعد ختم آن جمیع خصار مجلس در اجازه  
 داد و من نیز شمول آن اجازت شده ام اکثر تعلیم وے در علم حدیث بخمدت شیخ عبداللہ بن سالم  
 بصری ست می گفت ہمہ این کتب را بر پنج بحک و تنقیح و پرکیش وے گزاینده ام و صحیحین  
 را بر شیخ عجمی خوانده و اجازه جمیع مایعہ الہ وایتہ از وی حاصل کرده است دیگر ملازمت شیخ صالح  
 زنجانی مدے گزاینده و استفادہ مکے عظیم نموده و خطی کامل در علم فقہ از ویافتہ است و نیز از  
 شیخ احمد نخعی اجازت و روایتہ دارد و شیخ احمد قطان نیز از مشایخ اوست سالہا با وے صحبت  
 داشتہ و طریق درس از وے آموختہ است میگفت کہ بعد انتقال شیخ احمد قطان ازین عالم  
 ہمہ مشایخ من کہ شیخ عبداللہ بصری و شیخ احمد نخعی و غیرہ ہا باشند باعث شدند کہ بر مقام شیخ  
 احمد زبیر سایہ کعبہ بر مصلی مالکی بنشینم و قراءہ کم چنانکہ عادت شیخ بود لیکن مرا اقدام باین امر  
 عظیم القدر با وجود این اکابر و حضور ایشان دشوار میبود لهذا قبول نمی کردم مع ہذا از جانب  
 ایشان درین باب مبالغہ از حد گذشت و شیخ حسن عجمی کہ در آن ہنگام بطرف طائف بود برائے  
 او این معنی نوشتہ و اشارہ کردم وے نیز تاکید اجابہ امر مشایخ در جواب مکتوب نوشتہ لا بد بعد  
 استدلال از ہر باب و استعارہ از ہر طریق امتثال امر را گردن نہاد و با اشارہ عزیزان بر مقام شیخ  
 شریع بقراءہ بخاری کردم و از آنجا کہ قراءہ شیخ ہندی شدہ بود آغاز نمودم و در مجلس ختم ہمہ علماء شایخ  
 حاضر بودند و شیخ ابراہیم کردی اجازہ ہمہ این علوم نیز حاصل کردہ و حدیث سلسل بالا ویتہ از وے اخذ  
 نمودہ کاتب حروف حکایتی غریب از شیخ تاج الدین استماع نمودہ و آن نیست کہ گفت و تنہا سخت بیار  
 شدم کہ در بیان نمی آید و بجا کہ بطول انجامید نصف و نا توانستہ طاقت حرکت دست و پا نگذاشت  
 در آن حالتی شبے در خواب می بینم کہ گویا کسی آمد و میگوید کہ برائے شفا این مریض می باید کہ  
 ما کیا نئے پنختہ شود و بروے تمام قرآن خواندہ شود تا این ہمارا آنرا بخورد و شفا یابد چون  
 بیدار شدم غم مصمم شد کہ موجب امر رویا بعل باید آورد شب آیندہ باز چون بخوابم فہم  
 دیدم کہ گویا امام محمد بخاری بخانہ ما آمدہ بدست خود و یکے رہت کرد و قرآن آتشی آفرید  
 و ما کیا نئے را از صبح تا شام در آن دیگ پنخت و پیش من نہاد و فرمودہ کہ ما برین مطبوخ  
 تمام قرآن خواندم پس بخور و من داد من آنرا بخوردم و با فاقہ آندم و در حالتہ  
 افاقہ آندم کہ هیچ اثر سے از آن مرض من نبود میچ و تند رست بر خاتمہ و در خود ہشاش

ویرع واجتهاد و طاعت و اشتغال بعلم و انصاف در مذاکره در او نمی مراجعت تا ناظم افغانی بکر و  
 و تبتع کتب غنوی جواب نداده و ترقین لقلب بود چون احادیث رفاق خوانده و شیخ بر آب  
 کرده و در لباس میخیزان تکلف نداشت و با خدم تلما نده خود و غیر ایشان بجز تو اضع پیش نیاید  
 و آشنائی قراة صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات احادیث و فقه افتاد شیخ ابوطاهر گفتند  
 این همه از آنست که حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نهایت جمعیت است و از هر جهت  
 اصداد و راجع می تواند کرد و کمال این نکته غنی دارد و آفتد بر روزی سخن در احوال صوفیه  
 افتاد و آنکه بعض ایشان با بعض نقارے داشتند و این نقار و تالجان نفوذ می کنند شیخ  
 ابوطاهر گفتند من از انکار صوفیه نهایت می رسم و هر چند بعض سلاطین من با بعض نقار و دشمنه  
 باشند من هیچگونه بآن بعض گران خاطر نمی باشم آنگاه قصه آغاز کرد و آنکه شیخ نجی شادی با  
 والدین تهاک داشت و گویا بتاثر نفس من بگذشت از دنیا کامر تفضیل مع مذا چون او را بعد از  
 از قبر بر آوردند سالم برآمد گویا امر و زخمت است از اینجا معلوم شد که بر کسی طعن نباید کرد و بسبب آنکه  
 منکر بعض عارفان بود دست آنگاه گفتند که شیخ محی الدین بن العربی درین باب وصیت عجیبی  
 فرموده است آنگاه باب الوصیة از فتوحات که بخط مصنف بود بر آوردند و آن مبحث خواندند  
 حاصلش آنست که شیخ فرموده است که با شخصی عداوت داشتم بجهت آنکه طعن میکرد در شیخ  
 ابو مدین مغربی و گنت علی بصیرت من و در آنحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم خواب دیدم گویا  
 می فرمایند لم بغضت فلانا لعمری لانی بغض ایامدین و انا علی بصیرت من قال لی بن حبیب الله و  
 رسوله قلت نعم قل فلم بغضته لبغضه ایامدین و لعمری رسول الله صلی الله علیه وسلم قال  
 فبنت الی الله من تلك البغضة و ادخلت علیه دارة و اعتدت الیه و قصصت القصة و احدثت  
 الیه ثوبا خالیا و استرضیته و سالة ما کان سبب قوعک فی الی مدین فذکر سببالا یصلی الوفیقة فبنت  
 حقیقه الحال فتاب الله ارجع عما کان یقول و من یؤکد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجمیع الحمد لله  
 رسول کریم بن فخر سرکه دواع نزدیک شیخ ابوطاهر رفت این بیت خواند نسبت کل طریق کنت اعرفه الا  
 طریقاً بود یعنی تو بکلمه میجو و شنیدن آن بجا بر شیخ غالب آمد و بغایت متاثر شد و فو فی شیخ ابوطاهر  
 فی رمضان سنه خمس و اربعین بعد المائتة و الاف شیخ تاج الدین قلحی حنفی  
 میفتی مے که پسر قاضی عبدالحسن است بصحبت بسیارے از مشایخ حدیث رسیده  
 و از ایشان اخذ علوم نموده و از هر یک اجازه یافت و است و سه خور و سال بود

وکر تاج الدین قلحی حنفی

# امداد فی ماثر الاجداد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وعلى فضله المعول في جميع الحالات  
 وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين أما بعد يا أيها الفقير والي الله  
 ابن الشيخ عبد الرحيم كان الله تعالى لهما في الآخرة والأولى اين در قفسه در بيان احوال  
 بعضی اجداد اين فقير است بامداد فی مآثر الاجداد وحبسنا الله ونعم الوكيل مخفي نماید  
 که سلسله نسب اين فقير بامير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه ميرسيد اين طريق فقير  
 ولي الله ابن الشيخ عبد الرحيم بن شهيد جليل الدين بن معظم بن منصور بن احمد بن محمود بن قوام الدين بن  
 قاضي فادون بن قاضي قاسم بن قاضي كبير عرف قاضي بده بن عبد الملك بن قطيب الدين بن  
 كمال الدين بن شمس الدين مفتي بن شير ملك بن محمد عطا ملك بن ابو الفتح ملك بن محمد حاكم ملك بن عمار  
 ملك بن فاروق بن جبريس بن احمد بن محمد شهرار بن عثمان بن طمان بن بهايون بن قريش بن  
 سيدمان بن عفان بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه وبنهم جميعين وبنسب  
 ما بهائى قديم که در رتبه شاه از زاني بد اول که نسب بامداد و اولم الدين بن شير ملك مير سيد جليل  
 چنين يافته شد و ملك در زمان قديم فقط بقطيم بوده است مثل خان در زمان ما و الله اعلم بحقيقه احوال  
 مخفي نماند که اجداد ما اول کسی که در بطنه رتبه شاه خفته اختيار کرد و شيخ شمس الدين مفتي است و اين رتبه

وسرور ازین واقعہ کہ حضرت امام بخاری بن درجہ لطف و عنایت فرمودہ اند  
زیادہ تر از ان یافتہ کہ از چہت از اہل مرض و بیمار سے یافتہ سے شد کاتب حروف  
در مجلس درس شیخ تاج الدین در ان ایام کہ مذکور بخارے میگردد و دوسرے روز  
حاضر شد و اطراف کتب ستہ و طرئے از موطا امام مالک و مسند دارمی و کتب  
الاثار امام محمد و موطائے اواز و سے سماع نمود و اجازۃ سایر ان کتب جمیع اہل  
مجلس داد و این جامع فقیر نیز داخل آن جامعہ بود و حدیثی بالحدیث المسلسل  
بالاولیۃ عن الشیخ ابراہیم و ہوا اول حدیث سمعۃ منہ بعد اعود سے من  
زیادۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم

## اطلاع

5510

چونکہ یہ رسالہ حق و رحمت میں کمترین کو پہونچا ہے اس سبب اسکی ایک

ایک حرف کی جستری کروالی ہے تاکہ کوئی صاحب بغیر

اجازت بندہ کی اس کا ترجمہ یا محشی کر کے نہ چھاپے

ورنہ بموجب قانون بستم شدہ کے بامید

نفع نقصان اوٹھاوین گے جس قدر

کتابوں کی ضرورت ہو مطبع سے

طلب فریادین فقط

مشت بالخیر نام

شد

فرمود بعد از آن در تبرک کعبه از آمدن بریدن قلعه عمارت ساحت اعمان و سوالی خود را با خود جاود عقاب سی بات  
 تزیین کرد و شیخ معظم و شیخ عظیم بنیان آمدن و انبیا بعد وفات و شیخ احمد منحصر اند در تزیین کردن فرزندانش  
 شیخ منصور که جامع کسفات است از شجاعت و حکم و غیر آن بود و کعبه و لایحه از نبات شیخ عبداللہ  
 شیخ عبدالحی ندکو کفاح التزیجی دیگر که در شیخ عبدالغفور اکامیل پیدا شدند دیگر شیخ حسین که غبطہ الاحمال و  
 صاحب حیثیت بود و داد و فرزند بود و محمد سلطان و محمد مراد حضرت والد بزرگوار محمد مراد و دیگر بودند  
 و از قوت لبطش می عجب است شاید کرده از آنجمله آنکه در شہادت سالگی دینارے را در میان اہل مسموم  
 بمالیہ لورادہ تا کرد و پس چون حضرت والد را در صغر سن دیدے گفتے ازین طفل بر دل من عجبی شد  
 مے آید چنانکہ از دیدن جد مے شیخ معظم آمد علت غایبہ این صغیر آنست کہ مطہا اعظم  
 کنندہ آن مطہر شود بر مقتدرے از نسب کہ لا بد است ازین و صلوات رحم قلہ  
 قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لقلمو امن النساء بکرم و ما یصلون بہ امر حاکم فان صلوات  
 الہیہ علیہم فلا اهل مثمرات فی المال مناة فی الاثر و اة الترمذی و طحا کہ  
 این فقرہ بعض احفاد شیخ عبدالحی ندکو را عار نمود کہ و سہ رحمتہ ہد علیہ عالم و متوجع بود و جلال الدین  
 اکبر بادشاہ اورا معظم و معتمد داشتے بعد از آنکہ بادشاہ الحار و زندہ پیش گرفت آن رشتہ الفت از اسم  
 گشت و تفر تمام از دو جانب بظہر پیوست بعد مدت بادشاہ را ہم چو پیش آمد فواج  
 ستوارہ آن سمت میفرستاد و فتح میسر می شد و درین ولایتی بعض متکفان مزار امام ناصر الدین  
 شہیدان امام محمد باقر رضی اللہ عنہما در سیداری دید کہ ریشی و جماعت اہلہ جنگ آمدند و بالیشان  
 شعلے بود و ورقہ آن مزار داخل شدند گمان برد کہ مسافرانند کہ قصد زیارت دارند و پیش  
 آمد دید کہ آن رئیس و قبر داخل شد و ہر یکے از آن جماعہ در قبرے درآمد و بعض آن قوم  
 کہ و کاین رئیس کیست دین جماعہ کیا نند گفت حضرت امام اند با جماعہ از شہد ابانہ سوال کرد  
 کہ کجای رختہ بودند و کہ کردند گفت بفتح چتور رختہ بودند و آن را در ساعت گذ از جانب برج  
 گذافخ کردند شیخ عبدالحی چون بر این واقعہ عجیب مطلع یافت بشارت فتح و صورت واقعہ  
 بعینہا بعض بادشاہ رسانید بعد از آن صورتہ فتح از چہار بہرہاں ہلوب سر و فصل شد  
 بے کم و کاست بادشاہ دوازده دیہ تمنا کے مزار امام کردہ شیخ عبدالحی حوالہ نمود  
 خواجہ محمد ہاشم کشمی از شیخ محمد و حضرت تیخ احمد سہرندے قدس سرہ نقل کرد کہ  
 ایشان فرمودند حضرت والد من بدستہ جوان بودند ملاقات شیخ عبدالحی را کہ

است مابین بانسی و دہلی سے کروڑ دہلی رو بجانب قبلہ در اوایل آنکہ ہندوستان مفتوح شد  
و قریب شہراوہن در تنجا وطن گرفتند بیچ بلکہ درین طرف محمود تر و بار و لوق تر از وی نبود و ہر  
دہر آن محمود سے و ر لوق نقصان پذیرفت و این بزرگ مرد سے عالم و عابد بودست و اول کسی  
کہ از نژاد قریش در آن بلکہ در آمد و ب بے می شغایر سلام پھورین و طغیان کفر منطفی شد سے  
پور و عجبایت روزگار وی یکے نسبت کہ بعض مردم ذکر سے کنند و اللہ اعلم کہ وصیت کرد کہ جنازہ اور  
بعد نماز در مسجد سے کہ عبادت گاہ و عتکاف گاہ و سے بودہ نہند و ساعتے آن را خالی گزارند  
بعد از ان اگر سبب دفن کنند و الا باز گردند چنان محل آوردند و بعد ساعتے چون لتخص کردند بیچ  
انہ خاندہ ندیدند حضرت والد بزرگوار قاسم سرہ چون باین حکایت میرسیدند آنرا تائید میفرمودند  
بانکہ در کتب احوال مشایخ آن عصر از سلسلہ حشمتیہ میں واقعہ دیدہ ام ہر چند این نام بزرگ آنجا یقین  
نشدہ از بعضے قرائن چنان مہموم میشود کہ دان زمان ہر بخشی از مسلمانان کہ در مثل این بلکہ ثابت  
کرد سے سیاست بلکہ از حیث قضایا و حساب و افتابوی مفوض می بود بے آنکہ بنام قاضی و محکم اورا  
خوانند و اسل علم بلکہ القضاءے ایام حیوۃ این بزرگ گزین ترین اولادش کمال الدین مفتی بطریق  
و سے مصدر این امور گشت و بعد از وی پسر و سے قطب الدین و بعد از و سے پسر و سے عبد الملک  
ہمین وضع ایام حیوۃ تا آخر رسانیدند و بعد از زمان این عزیزان لصب قضات درین بلاد و ستور  
شد قاضی بدہ این عبد الملک مذکور بچہ حفظ ریاست موروثہ خود صیغہ قضایا اختیار نمود و  
اورا عقب از دو فرزند ماندہ است یکے قاضی قاسم کہ جانشین پدر خود بود و بعد از انتقال  
دیگر منکن و اورا عقب از پسر ماندہ است کہ یونس نام داشت و قاضی قاسم را از دو فرزند عقب ماندہ  
یکے قاضی فادن کہ جانشین پدر خود و رئیس بلکہ بود ظاہر ا نام سے عبد اللہ دریا قوام الدین مست  
بر زبان ہنود تحریف شدہ و بعد علم دیگر الدین و عقب و سے از یک فرزند ماندہ است کہ نظام الدین  
نام داشت و قاضی فادن را از دو فرزند عقب ماندہ است شیخ محمود و شیخ آدم کہ بہ بہلے نظام  
معروف بود و از نسل و سے بقیہ است شیخ محمود و عظم عیشہ خود بود و سبب از سبب قضایا  
اختیار نہ کرد و باعمال سلطانہ مشغول شد و در ان میان گرم و سرد زمانہ ہر دو مقامات ہنود  
ظاہر احوال سے صدیقان بہر تک بودند و از دواج و سے با فریدہ از نبات سادات سادات  
و افتخ شد و شیخ احمد نتیجہ آن از دواج آمد شیخ احمد و صغیرن از بہر تک برآمد و با شیخ عبد اللہ  
ابن شیخ عبد الحکیم نہ شود نمایانفت مثالیہ اورا یا جگر بارہ خود از دواج دادہ ملتے تربیت

فلاں بنظری آئندہ الگاہ شیخ منصور کس فرستاد کہ اصلح کردیم بر سرین طفل و بچہ از وی سنے  
 خوشتر قبول کرد و باز گشت و نیز حضرت ایشان از دہقانی کلان سال از و یاقین شیخ  
 بود کہ تعلقہ شیخ معظم بود شیندہ بودند کہ یکبار قریب ہی کسی از قتل عطر قویوشی این قریر را  
 غارت کردند و در آن وقت شیخ معظم نیز در آنجا بود و میپاسن اولاد و اخوان و اینا اعمار این  
 در آن وقت حاضر نبود ایشان را ازین حادثہ خبر کردند و در آن وقت سفر آورده بودند  
 و طعام حاضر کرده بیچ عجلت و شتاب زدگی از ایشان ظاہر شد و بنائے تمام بدستور قدیم  
 از طعام فارغ شدند و دست شستند آنگاہ گفتند ملا امر بایید و سپ مرا حاضر کنید چون سوار  
 جماعتی از و یاقین سلاح بمرہ ایشان برآمدند ہمراہ را باز گردانیدند و فرمودند لیسعت تمام خواہم  
 رفرت و شہام تک اسپ من نخواہند رسید الا راوے را کہ در عدوے جملائے اسپ بود با خود رفتند  
 تا قوم را از آن گیرد و در کہ میان ایشان واقع شود خبر کند پس بے تاخیر تا آن قطع طریق رفتند  
 کہ بمقابل خود ورمی آیند بکلمات غیرت انگیزان جامع را بیدار آوردند آنگاہ بیک تیر و تیران  
 شروع کردند چون دوسر تیر این اسلوب مشاہدہ افتاد و رعب عظیم بردہا ان جماعہ شکوہ و از  
 حیوۃ خود مایوس شدند و فریاد برآوردند کہ ما توبہ می کنیم و از یاد گذرانید شیخ فرمود توبہ شما  
 آنست کہ سلاح از خود بکشید و ہر یکے دست دیگرے بند و مویشی و سلاح و خیل خود را می نیند  
 تا بہان قریر رسید چنان کردند و بوضیفہ کہ در دین ایشان مقرر بود قسم موکد یاد کردند کہ دیگر از  
 قریر را بدست نگانند و از صواب دید شیخ تجا و زکندہ باجماعہ شیخ معظم را از قلندر الکبد رسید کہ  
 سون پتی کہ سیدے عالی نسب بود و اباہر اگر امینین بجلیل فضل و علم متطہف بودند مدبر ہر چو  
 آمدند شیخ جمال و شیخ فیروز و شیخ وجیہ الدین شیخ وجیہ الدین بکمال تقوی و شہادت  
 موصوف بودند حضرت والد قدس سرہ میفرمودند کہ والد من علیہ الرحمۃ و طیفہ داشتند کہ  
 سیارہ قران ہر شب باروز سے تلاوت کنند آن را در حضر و سفر و مکررہ و منقطع ترک نمی کردند  
 چون محرف نہ و توت اجبر قعیف شد قرآن بخط جلی ہمراہ خود گرفتند و سفر ہیچ گاہ از ایشان جدا  
 نمی کرد نیز فرمودند کہ ایشان در زنجیرت کسے اسپ خود نمی آوردند اگرچہ تمام لشکر در آن زمان  
 مے رفتند و در بعضی اوقات عدول از راہ مستعارف مشتقے مے بودند نیز می فرمودند و در جز  
 از حروب راحلہ ایشان کم شد و اسباب و کل و شرب ہمایہ نگشت رفیقان مکنی  
 قریر بغضب مے گرفتند و مے خوردند و ایشان از شل آن توسع

و شیخ فیروز و شیخ وجیہ الدین  
 و شیخ جمال و شیخ فیروز و شیخ وجیہ الدین

در ویستے بود از شهر سون پتیس مهر و بزرگ بجهت اجتماع رانزی که از او بایشان رسیده بود و آنرا از  
این بود که گفته پیرین که جدا در می من بود قریب بیگام حضرت را با یکدیگر از درویشان شوریده کار  
به نر و خویش خواند تا القای لنبی نماید و عطای فریاد چون بخدمتش حاضر شستم سری از  
حقیقت این معاملہ بر زبان راند که بجهت اجتماع آن درویش دوم است از آن برفشانزدن  
همچنان حیران و سرسیمه جان بر جای بماندم حضرت والد را با شوق اجتماع این سخن از وی  
خوشتند که بدر بار او شوند بناگاه شیخ مذکور را بجهت همه از سهرند عبور فراموش آمد چون بهتر  
رسید بکار و آن سرکے نزول فرمود والد ما نیز در آنجا شد ند بعد از معاقله و مجالسه خلوتے  
در خواستند و التماس اظهار و ابراز آن سرکے را از نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از  
نزد شیخ بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضل صاحب دلی بود و از خلفاء والد ما از ایشان  
پرسید که تفسار آن فرمودند دلی مسأله نبود که آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما را نیم  
و جان مشرب ماست یعنی این همه که می نماید واحد حقیقه است که بعنوان کثرت نمودار گشت  
لیکن چون آن درویش را لوحی بود ساده و این را از مضاجع بگوش او سر نهاد و وصله اش  
تحتل آن را بر نیافته و براه هلاکت نشافته و شیخ عبد الغنی چون عالم بود و صاحب تمکین و ثبات  
این راز خانه برانداز بر جای بماند شیخ معظم بدرجه قصور از شجاعت و غیره متصف بود  
و قانع عجیبه می دین باب پیش از حد حصاست حضرت والد بزرگوار می فرمودند که شیخ منصور  
با یکی از چهارم فقا و میند لشکر شیخ معظم دادند و وی در آن وقت دوازده ساله بود و در بی عظیم پیش آمد  
و از سرد و جانب بیارے مقول شدند و آن میان گویند شیخ معظم گفت که شیخ منصف در شربت  
شهادت چشید و سایر پیش منہزم شد عرق غیرت و سے بجر که آمد قصد رفتن پیش کفار کرد و در  
اشنا ابر که متوجع و سے شد و را بجرم یا قتل بیکار بیاخت بعد از آن بسیار تا قتل را جارسید  
و سے از صنادید کفر در آنجا مقابل نمود بیک صفره تمیزش و نیم ساخت و اسلحه وجود او را  
زیر پاسبانند خت مردمان بر و سے هجوم کردند آن را جا همه را منع و زجر کرد و گفت که  
که باین صفرین چنین جملہ و سے و جرات که از عجایب زمان است آن گاه بر و دست  
شیخ را بوسید و بنهایت حرمت تلقی کرد و سبب این غضب پر سید گفت پیر  
خبر رسید که والد من شهید شد قصد کردم که حمله کنم و باز نگردم تا ریس کفار کشم  
یکشنبه شوم را جا گفت آن کس دروغ گفته بود والد شما زنده است و سلام و سے

شمیر بر سوادہ سیاق و آواز قطع کرد و دیگر بار شمیر بر دشت مقدسید حسین کرد والدین جهان عت  
 تجلیل تمام خود را بوسے رسانیدند بضرر و خجرت بد و خیرش فرستادند از آنجمله آنست کہ سے  
 فرمودند در جهان ناحیہ روز سے با سید حسین در زر سے حاضر شدند چون صف موافق و محاف  
 ہر دو کشیدند رئیس کفار تنہا بر سہ سوار شمیر حمال کردہ پیش آمد با و از بلند مذکر وہ کہ فلان  
 درین معرکہ تنہا استادم اگر خواہید کہ کشید میتوانید اما شرط شجاعت آنست کہ سید حسین تنہا پیک  
 مبارزت کند سید را عرق ہاشمی در حرکت آمد و سہ خود را نصف بر آوردہ بمقامہ دے مشغول  
 آن کا فر چاک دستی عجیب کردہ بمرعت شمیر اندخت سید حسین آن را بر سپر خود گرفت  
 آن شمیر یک گل سپر را قطع کرد و در گل دیگر بند شد چون آن شمیر را بغض تمام از آن سپر  
 بخود کشید سید از سہ افتاد کا فر دیشہ نمود بر سید سید حسین نشست و در فکر خنجر وے شد  
 والدین در بیان ساعت بومی رسیدند و بیک ضرب شمیر جل جوتہ وی را کوتاہ ساختند چون  
 انان محل برخواستند و ہر یکے بجائے خود قرار گرفتند سوار ی دیگر شبیہ دل پیش آمد و با و بلند  
 مذکر کہ من فلام برادر مقتول تنہا بیش شما استادم ہر کہ بخوابد کو بکشد اما شرط شجاعت  
 آنست کہ قاتل برادر من با من مبارزت کند والدین لبومی وی متوجہ شدند و بعد از ضربات  
 متخلفہ بہاویہ رسانیدند بعد از ساعتی سوار سے سوم بہان تربیت و صورت پیدا آمد مثل بہان  
 مبارزت طلب کرد والدین باز متصدی مقامہ شدند آن کا فر ہر دو ساعدا ایشان را بگرفت  
 و خواست کہ بر زمین افکند یا بر سہ خود فراز کند ایشان تمنع مے کردند و از رحمت می نمودند  
 آخر دیدند کہ کا فر قوسے ترست بطریق ضلع گفتن زبان فلان این را از عقب این بکشد و اینجا  
 ہیچکس نبود کا فر و سے خود را با پس کرد و در آن فرصت قومی باز وی او فی الجملہ ضعیف  
 شد خود را از دست وی خلاص کردہ بخجرت اورا بقدر خرتاوند بعد این مبارزت نہایت بکفا  
 افتاد و لشکر سلام مظفر و منصور بر دائرہ خود آمد بعد ستہ روز ازین دہتہ پیرز سنے  
 آمد ایشان پرسان پرسان بخجرت ایشان آمد و گفت من والدہ آن شد مقتول لم مے دہستم کہ از  
 فرزند ان من ہیچکس در جهان سچای تر و قومی تر نیست و رحمت خدا بر تو باد کہ زحمہ بہر بود  
 بجائے ایشان ترا فرزند گر فتم از زوے من آنست کہ مرا در خود خواست کہ در قریر من چند  
 باشتی تا ترا پسرم و از مقتولان تسلی یابم ایشان خادم خود را فرمودند کہ سہ مرا  
 زمین کن رو پیش اجماعتہ از اقرار با کہ بر ایشان بودند مانع آمدند و گفتند عجیب است مثل شما

کردند چون دوسہ فاقہ کشیدند و قوت بر قوط مشرف شد زرقیت رزاق چھٹے جل شانہ درین صورت ظہور فرمود کہ بحسب اتفاق چنانکہ در وقت فکرے باشند زمین را بچاہک کا فتنہ ازین جانشین و بقدر قوت ایشان پیدا شد چون لفظ ملتغنی عنہا صاحبہا بود آنرا شمسند و اکیرہ کردند و بلول ساختند و تناول نمودند و نیز سے فرمودند کہ معاملہ کہ والدین علیہ الرحمۃ با خدم حشم و علف فروش و غیرہ آن میکردند بوجہی از رفق و انصاف بود کہ از متقیان روزگار کم ویدہ میشد و نیز سے فرمودند کہ در سفر سے والدین علیہ الرحمۃ ازین بعضی شواہد ولایت منابہ کردند و بحیث نمودند و باشتغال صوفیہ مشغول شدند و تقییل کلام و عتال از صحبت نام بیشین گفتند و این بوجہی از ایشان ظاہر شد کہ از صوفیہ زمان ویدہ شد کہ بت حروف گوید کہ شیخ مظفر شیکہ در تباط ایشان با مخدوم و سید شیخ ابوالرضا محمد روایت می کردند و در نیست کہ از ہر دو مشرب عذاب سیراب شدہ باشند و از ہر دو منیع زلال فیض یافتہ حضرت والد قدس سرہ حکایت سبحا ایشان بسیار ذکر سے فرمودند چند سے از ان باب دین کتاب سے نویسم کہ تلبیہ شد اہل این خاندان را بر کتاب خلاق فاضلہ و انما الاعمال بالنیات از ان جملہ انت کہ میفرمودند کہ چہار سالہ بودم کہ ایشان ہمراہ سید حسین کہ یکے از شجاعان این زمان بود بجانب عقبہ و ما سولنے و غیرہ از زمین مالو متوجہ شدند و مرا با خود گرفتند آنجا کا فر سے بشجاعت و ثبات قلب ہر صوف و معروف یعنی و فساد پیش گرفت بعد ہی بسیار بلاقات سید حسین آمد حاجان خودند کہ بے براق مجلس آزند و سے باین معنی بعضی شد چون قیل و قال درین باب از حدیث از گشت سید حسین گفتہ فرستاد کہ شما سپاہیید و جامعہ کثیر آید شرم نئے دار ازین کہ یک کس را بے براق در مجلس خود نمی گزارند و سید حسین ازین کلمہ متاثر شدہ حکم کرد کہ متصرفین ہر اراق و سے نشود و میفرمودند کہ مرا صورت بشاشت و سے امر از در محلیہ حاضر است و درق تبول سے خورد و آہستہ آہستہ میخوابید گویا در مجلس شامی سے آید چون والدین علیہ الرحمۃ اورا دیدند فرمودند این شخص البتہ دین مجلس مست برو سے خواہد کرد و بچیل حدیثی کہ طلبیدند بہر من اشارت کردند کہ این طفل را چاہئے بلند ستادہ کن و تا درین دار و گید صبر کرد بوسے نزد چون نزدیک آمد از محل سلام تقدم کرد و حاجب گفت از ہمین سافت سلام کن و پیش رو و گفتم حاجت التفات بگرد و گفت کہ سے خواہم کہ پاسے مید را بہ بوسم تا کفارت ازوب من باشد چون نزدیک تر رسید ہمیشہ بر سید حسین اندخت سید حسین بچیل تمام یک سو

انداخت آنرا بدست چپ گرفتند و بدست راست طپا بخوردند و منکوس بر زمین افتاد و بیوش  
 شد خاصه را فرمودند که او را بر سینه میقد کنند و اسب و ختر او را از طویل او بر آورده و بعد از آن بیوش  
 آمد فرمودند آن لاف و گداز تو بجا افت گفت من هیچ تقصیر نکردم هستم تا پیش از دست من حرکت آمد  
 و صد قوی بن رسید بیوش فنادم تقصیر من در اینجا چیست فرمودند نیکوئی خادم را این اشارت کرد  
 که من از وی بکشاید و بخردی بدست و دهد آنرا بگرفت و خواست که جمله کند عرشه بر چو او افتاد و نتوانست حمل کردن  
 حضرت این واقعه چشم خود دیده بودند و از آنجمله آنست که حضرت ایشان میفرمودند قدرت قلب والد  
 من تا آن حد بود که در بعضی صروب مقاتله عظیم افتاد و از جانبین جماعه کثیر مقتول شدند و با خبر نصرت  
 مسلمین بظهور آمد چون امیر سلیمان بدائرة خود رسید شبانگاه جمعی از اعیان حاکم را و حضور او در کسیت  
 مقتولان مناظره کردند که سخن گفت ایشان گفتند که بخاطر من میسر شد که مقتولان جانبین در مدتی که  
 دو صد کس باشند یا پنج کس زیاده ازین یا پنج کس کم ازین و آنرا که در هر بیت و فرار گشته شدند حال این  
 معلوم نیست حاضران استبعاد کردند بخاطر ایشان اناستبعاد آنجماعت تردد و خطور کرد و نوشتند  
 که بحقیقت حال مطلع شوند از آن مجلس بیست کسی که براسه قضای حاجت بر خیزد و برخواستند و  
 در آن شب تاریک که ابرو و رعد هم بود راه هر که گرفتند و با احتیاط تمام آنها را شمرند و در آن میان است  
 ایشان بر مخرج و سحر افتاد که سخته از حیات و باقی مانده بود و صبح کرد ایشان و او را تسکین کردند و نام  
 خود او را یاد دادند بعد از آن بخاطر ایشان رسید که بعضی مقاتله در وسط دیده واقع شدن آنرا نیز  
 باید دانست و در مواضع احتمال تبس طبع کردند و درین افتاد دست ایشان بر پیر زاسه افتاد که  
 وقت جنگ با کوشش پنهان شده بود و از دست نیز صیحه شدیده ظاهر شده و در این تسلی دادند و  
 نام خود او را یاد دادند که مقتولان موافق گفته ایشان برآمد و بدست که رجوع کردند و آن مجلس پنهان  
 بیست یافتند و آنچه کردند دیدند تمام نمودند استبعاد آن قول زیاده تر شد و آن کسین قریب  
 صد کس را با شعله تعجب کردند و نام مقتولان را شمارند و آن دو کس را بیارند این جماعه از بیست آنرا  
 و بر کان نمی توانستند که روند با آن خرقه کنند و شمرند و آن دو کس را آورده اند موافق قول ایشان ظاهر شد  
 و آن دو بنام ایشان اطلاع دادند و نواد و قانع ایشان ازین چشم سپارند و انقیاد بیخی  
 حسن الکثیر و الشرف و حکمی عن البحر الکبیر ایشان را با جگر پاره کشید رفیع الدین قطب العالم  
 بن شیخ عبد الصمد از رواج او فناد و سه فرزند بظهور آمدند محمد و محمدی شیخ ابوالرضا محمد و محمدی  
 شیخ عبدالحکیم و محمدی شیخ عبدالحکیم حضرت ایشان میفرمودند که والد علی المرتضی را آنچه میگفتند

مرد عاقل برین حرکت اقدام نماید ایشان از منع آنجا حاسبی نگرفتند آنجا همه بسیجین چهار  
 نمودند و بسیجین بتجیل تمام و غلبه ایشان آمد و بایمان مودت ایشان را از ان سمت باز داشت  
 چون هیچ علاج ننیدند آن عجزه را طلبیدند و گفتند یا عاقل این قوم مرا نمی گذارند که همراه تو رفیق  
 اما بعد چند روز بقریه تو خواهیم آمد بعد چند روز چون پاران غافل شدند و حارث بخانه آن عجزه  
 رفتند آن عجزه بمحبت و اخلاص و تقیض چنان پیش آمد که از والدہ حقیقیه تمیز نباشد حضرت  
 ایشان فرمودند که من بارها بخانه او رفتم و او را جدا میگفتم و رست و شفقت دقیقه فراموشی گذشت  
 بلکه من جدا نمودم و ندیده بودم و در صغری و لستم که مرا بخیر این عجزه جدا دیگر بد دست و از آنجمله  
 آنست که من فرمودند که عالم گیر یا دشا شد و برادرش شاه شجاع بطرف بنگاله خروج کرد و عالم گیر  
 بمحاربه و می متوجه گشت و ایشان نیز در عسکر عالم گیر بودند و محاربه قوی واقع شد و هر دو  
 شته شدند و در آخر و بیفیل مست از جانب شاه شجاع بر عکس عالم گیر حمله کردند و عقب بیفیل جوق از زره  
 پوشان چون این صورت بظهور افتاد فرقہ در عسکر عالم گیر افتاد و هر کسی بطرفی رفت و حواله فیل عالم گیر  
 قمانده لالا اندکے و ان وقت والد امر علیہ الرحمۃ داعیم پیدا شد و یکی از ان فیلان حمله کردند و رفیقان خود  
 گفتند که این وقت جان دادن است و تنقاست و دین محل از هر کسی نمی آید از اینجا از شما هر که خلف  
 خواهد از جانب من و جل است اکثر قفا تخلص کردند غیر چهار کس که والد من از سماهی ایشان در  
 نقا برداشت عنا تفرس کرده بارها میفرمودند که اگر کسی از رفیقان مادر محبتی باشد یک باشد  
 این چهار کس خواهند بود من جمله ازین چهار کس نکار بند ایشان را محکم گرفتند و بر خود قرار  
 دادند که هر کجا ایشان باشند ما نیز همان جا باشم بعد از ان بر فیلی که زیاده تر طغیان میکرد حمله  
 کردند و صبر کردند حال آنکه فیل خرطوم خود را بجانب ایشان برداشت و خواست ایشان را  
 از سب برگیرد یا با فکند ان ساعت ایشان بیک حربه همیشه خرطوم او را از جانب تحت قطع کردند  
 فیل آوازی منکر کرد و بگریخت و ضرا و بر جوق او افتاد این اول فتح بود و عالم گیر این معامله را  
 بچشم خود دید و بعد فتح خوشست که منصب ایشان زیاده کند و تنگوار زدند و قبول نکردند و از تخم یک  
 که می فرمودند که یکبار رسید شهاب الدین را از جبهه بادشاہ محاسبه پیش آمد ایشان کفیل او  
 شدند و چون دسے در اولے مبلغ تا بل کرد و مطالبه بایشان متوجه شده درین باب باو  
 سخن گفتند گفت با من هیچ زرنیت نمیست حاضر است تبسم کردند و گفتند نمیست زرنیت  
 انسان است و از عهدہ او بیرون بر آمدن مشکل است حمیت دسے ب حرکت آمد و بخیر بر ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المنعم الوهاب علی جمیع النعم التي خرجت عن العبد والحساب ولی الله علی خیر من اونی الحکمة وقصّل الخطای وآله واصحابه خلد صوة اوی الالباب  
 اما بعد میگویذ فقیر ولی الله عفی عنه که این کلمه چند است مستی بالنبذة الابریریه فی الطبقة العزیزیه  
 در نشر احوال شیخ عبد العزیز دهلوی و اسلاف و اخلاف ایشان قدست اسرارهم و ایشان جدا علی حضرت والد بزرگوار اند از جهت والده ایشان و الحمد لله شیخ طاهر دهن اصلی ایشان اچر ملتان است و ایشان از اولاد اعیان آنجا بودند و میگویند و بعد احوال بسیر و شکار میگذرانیدند و آن اشتغال از تحصیل علم نایع آمده بودند تا آنکه روزی خواهرشان از ایشان محمی آبی از کتابت درخواست جواب آن حاضر نشد این حادثه سلسله جنیان غیرتشان گشت مصحفی گرفته از وطن مهاجرت کردند و هر جا که میسید استفاده می نمودند چون به تنهایی رسیدند تعبیر آن آیه نوشته فرستادند بعد از آن تحصیل علم ایشان بسبب این که مجمع علما بود و او را در شمار مناظره تحصیل ریاضات نیز نظر و محیوست بعد تحصیل علم قاضی بهار شا و فضل ایشان را مشاهده کرده صبیحه خود را بقصد ایشان و او را و از آن باز ناچیده پورب اقامت گاه ایشان شد و ایشان را از آن وجه مکه فرزند ظهور آمدند و در آخر عمر شیخ با فرزندان خویش به مکه حرمین اقامت اختیار کرد و به آنجا و یافت قبر ایشان بجاست یزید و تعبیر آن شیخ محسن بزرگترین فرزندان شیخ طاهر بود و در سالگی حفظ کتاب حال کرد و در شریعه مسالکی کتب متداوله تحصیل نمود و بدین شغل شد و از ایام طفلی آثار طلب از وی ظاهر میشد و مقتدر و ایشان می توان آنکه عظمت سید حامد راجی شاه فخر شد شیخ حسن بطریق

شیخ طاهر دهن اصلی ایشان اچر ملتان

در سجده ازان سجدات مکش طویل واقع شد چند آنکه گمان کردم که روح ایشان از جسد ایشان مفارقت کرده و چون با قیامت آمدند ازان مکش طویل استفسار کردم گفتند غیبی است واقع شد و آنجا بر احوال خویش که شهید شده بودند مطلع شدم و در جبات متوجّه ایشان مرغوب بن افتاد از جناب حضرت حق سبحانه طلب شهادت کردم و احاج از حد گذرانیدم تا آنکه استجابت بر من منکشف گشت و بجانب دکن اشارت شد که جائے شهادت آنجا است بعد ازین واقعہ با وجود آنکه لوکری ترک کرده بودند و ازان مشغول نفرته پیدا کرده بودند باز از سر نوم سباب سفر به ہم آور دند و اسب خریدند و بجانب دکن متوجّه شدند و ظن ایشان آن بود که سیوارا که در آنوقت ملک کفار بود از وے بنسبت قاضی مسلمین بخرسیتها بوجود آمده بود خواهد گشت چون بیربان پور رسیدند بر ایشان منکشف شد که موضع شهادت را عقب گذاشته اند از آنجا رجوع کردند و افتخار راه بالعوض تاجران که بصفت صلاح و تقوی متصف بود و عقد موافقت بستند و از راه قصیه ہنٹیا خواستند کہ بہند وستان آیند روزے در ان اثنای پیرے کہن سائے پیش آمد کہ افتخار و خیران مے رفت بر حال وے رحم کردند و مقصد وے پرسیدند گفت میخواہم بہ دہلی روم فرمودند ہر روز شہ فلوس از ملازبان ماسے گیر و آن پیر جاسوس کفار بود چون در سرائے توطیہ یار رسیدند کہ از آب برندہ دوسہ منزل بطرف ہند وستان است جاسوس اخوان خود را خبر کرد و جماعت کثیر از قطاع لطریق بسرکے آمدند و ایشان در ان وقت بتلاوت مشغول بودند و شہ کس ازان جماعت پیش آمدند کہ حبیب الدین کہ نام است چون شناختند گفتند باشما ہم کارے نداریم و میدانیم کہ باشما ہم مال نیست و شمارا بریکے از جماعت مالحق نمک است اما این تاجران متاع بانو دارند ایشان را اینک نداریم چون ایشان را علت غائیہ این سفر در نظر بود تبرک آن رفاقت را صنی نشدند و در صدر مقابلہ آمدند و در ان میان بیست و دو زخم بالیشان رسید و در زخم آخر سر ایشان از جسد جدا شد معہ ہذا لکیر گویان کہ یک غلوہم تعاقب کفار کردند بعد ازان زنی این حال دیدن بشکفت آمد آنگاہ افتادند و ہما بجا نہ فون شدند حضرت ایشان میفرمودند کہ آخر همان روز متشل شدند و مواضع جراحت نمودن چیزے بہ ثواب ایشان صدقہ دادم و نیز میفرمودند کہ می خواستم حسب ایشان را نقل کنم روڈ پیچہ متشل شدند و ازان حتی مشغول کردند و اخبار متشل ایشان زیادہ از جہد حصاصت پیچہ تمام شد

شیخ محمد العزیز

بجاری

بهلوی پدر بزرگوار خود و همچنین دل آسوده است - خلفا ایشان بسیارند که بر تیره کمال و تکمیل  
 رسیدن اندازانند شیخ امان الله بانی بی و شیخ عبدالرزاق چنگانی مشهور ترین مشایخ این ناحیه اند  
 شیخ محمد العزیز در ساله بود که والد بزرگوار ایشان آنجانی شد و فیض ایلن بایشان را به شیخ  
 قاضی خان نظرا بادی که خلیفه شیخ حسن و صاحب استقامت و کرامت و زهد و تجرید و ریاضت و  
 تاثیر صحبت بود حواله کرد شیخ چون بسن تیز رسید از جناب سید محمد بخاری ولد حاجی عبدالوهاب  
 بخاری تحصیل علم کردند و از خدمت حاجی عبدالوهاب قصوص استفاده کردند و خرقه سلسله سهروردی  
 پوشیدند و حاجی خرقه از سید راجو قتال که برادر خود محمد و هم بهائیان و بسیار محمد شده بود پوشید  
 و ایشان از برادر خود محمد و هم بهائیان - و نیز از شیخ رکن الدین ابوالفتح پوشیدند و سنده ایشان  
 مشهور است و حاجی عبدالوهاب صحبت شیخ عبداللہ قریشی نیز در تها یافته - بعد از آن شیخ قاضی خان  
 شیخ عبداللہ سپرد خود را فرستاد و آن حواله ریاد داد و گفته فرستاد که من می آیدم لیکن طلب شرط  
 است شیخ عبدالعزیز به حکم این حواله متوجه نظرا بادی شد و چون آنجا رسید آنچه داشت از زر و طلا  
 و اسب همه در راه خدا صرف کرد و به تجرید تمام سه سال ریاضات کشید و بر تیره ارشاد و تکمیل  
 رسید آنگاه با اجازت شیخ قاضی خان بدلی باز آمد و مؤسس قوانین ارشاد گشت و درین وقت  
 در خدمت سید اسماعیل ابریمی مدتی استفاده علوم تصوف کرد و خرقه قادریه پوشید و سید  
 اسماعیل ابریمی در فنون علم کامل بود و بر کات اکثر خانوادها جمع کرده بود و انسبت قادریه بر  
 خلیفه داشت و خرقه قادریه از شیخ بهاء الدین قادری پوشید با مجله سیرت شیخ عبدالعزیز ریاضت  
 و مجاهده بود و آنچه بر خود در ایام صبا لازم کرد تا آخر وقت در عمل آورد و قضای خود و در اتباع  
 طریقه سلف دقیقه فرو گذاشت نکردی و در حفظ آداب مشایخ نهایت سعی و کوشش داشت  
 و در اعانت حاجتمندان نهایت سعی می فرمود و در تواضع و انکسار و شکست نفس و حلم و در بار  
 و صبر و رضا و سلیم و سایر اخلاق محموده یادگار شایسته چشت بود - واقعه وفاتش  
 ششم جماد الثانی سنه ۹۵۰ هجری و تسع مائه بقوع آمد و ختم بر این آیت شد  
 هُوَ الَّذِي يُبَيِّنُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَيُخْرِجُكُم مِّنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ  
 کرده بخط شیخ عبدالعزیز سلسله قادریه مرقوم بود و تیرگان نسخه از البعیه نقل میکند - بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي هدانا لهذا السبيل الرشاد و امرنا بالاتباع الحق والصلوة

کہ شخص نوے از امتحان حال باشد بدین سید رفت و در بقیادلی بموجب جاذبه ازلی باروت  
سید درآمد و سید حامد راجی شاہ از اعیان شایخ وقت و خلیفہ شیخ حسام الدین مانگوری بنو شیخ  
حسام الدین جامع شریعت و طریقت و انا عیان مشایخ چشتیہ و خلیفہ شیخ نور قطب العالم بود  
و شیخ نور قطب العالم از مشایخ ہندوستان است و صاحب عشق و محبت و ذوق و شوق و نصرت  
و کر است ریاضات و مجاہدت بود و خلیفہ و الذرائع شیخ علاء الحق ابن اسمعد است کہ جامع علم  
ظاهر باطن بنو و مرجع عوام و خواص و مشہور ترین مشایخ ناحیہ بنگالہ و یورپ است و خلیفہ شیخ  
سراج الدین آدمی است کہ از اہل علم و فضل شیخ نظام الدین است قدس اللہ تعالیٰ سرہم میگویند کہ شیخ اہل  
شایخ ہادیہ و غیر آن شریک درس و مجلس نیست شیخ حسن بن برہایت و متابعت  
سید سید عواد کرد و نیز کہ سید از اہل کتبہ چندان بہر نہاشت شیخ فرمود کہ بجا از علم باید کہ بہت  
سید و نہ ہر اشکال کہ بخاطر رسید سوال کنند اگر جواب با صواب حاصل شد اعتقاد باید کرد و ویر  
شد و الا خیر ہم چنان کرد و بعضی از ان را در راہ مشکل حل شد و بعضی را بدین جمال پراہنار سید  
دیگر را پشنیدن کلام پر سر را آخر ہمہ بر قیادرات درآمدند با حجلہ شیخ حسن بن شاد طالبان  
وران سرزمین مشغول بود بعد از ان بتفریب استاد سلطان سکندر کہ اعدل سلاطین دلی بود  
است بدلی تشریف آورد و دو دو کو شک بچیندل اقامت اختیار کرد و ہما بخا و بیعت حیاتیہ و قبول شد  
میگویند فتح خان ابن سلطان سکندر معتقد شیخ بود اتفاق و احمیہ لغی بخاطر شرف سید و اہم امر مملکت باو  
متفق شد نہ چون از شیخ مشورت خواست از ان گارنم فرمودند و بشتر اسن از انچہ و نظر داشت و از ان  
قضیہ سبب اعتقاد سلطان گشت و نیز میگویند کہ چون شیخ بدلی رسید بادشاہ در نام بعض از کمال  
شیخ مطلع شد و معنی اعتقاد او را و بالا ساخت و علت ایشان در سبب تشیع و تشیع و واقعہ دور  
حال و جہد داشتند و این بر باعی و مجلس ایشان مذکور میشد بر باعی اسے ساقی از ان مے کہ دل  
وین من است بہ انچہ مفتاح الفیض در علم سلوک یادگار شیخ است - شیخ چہار سہر گذشت ان  
چہ از دو کس نسل نازدہ - شیخ محمد المعروف با بخیالی و شیخ عبد الغریب - شیخ محمد خیالی علیہ صبح  
و شمس الطیف و ریاضتہ قوی داشت ہر پدر و والد خود بود لیکن ارتباط و سلسلہ قادریہ بر وی نہ  
آمد و رحم مدینہ سالہا بر انکسارت شاقہ گذرانید بار دوم کہ حاجی عبد الوہاب بخاری زیارت  
رفت با و مژدہ رسانید کہ خاتم نبوت علیہ افضل الصلوٰات و اکمل التحیات مراد  
معاملہ نمودند کہ این شیخ زادہ ہندی مدتی بدشواری گذرانید اکنون او را بہ ہند و ستا

بندۃ الاسلامیہ

عنه هم روزی سیدالمرسلین و خاتم النبیین حبیب رب العالمین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وصحبه الطاهرین و بهی قال ادبنی ربی فاحسن تادبنی انتفی كلامه و حضرت شیخ عبدالعزیز الراسلرآن بودند از آنجمله شیخ قطب العالم بزیاد فضل و علم و دانش و جو سخا و استغنی بویگویند در سبب احوال و طریقه جد جماع و ساز و ضلاع فتو معروض بود و بر آن انکار میکرد چنانکه روزی در بعضی مجالس شیخ عبدالعزیز قدس سره بر کتف متوجه شدند و سبب توجه بخود گشت حاضران گفتند الحمد لله که ایشان احوال معتقد صوفیه خواهند بود و از انکار باز خواهند آمد شیخ فرمود انکار روی بغایت حکم است و زبان طلب و نرسید است چون از آن بخودی افاقست حال شد حاضران از آن کیفیت سوال کردند فرمود چنین خواب مانند ی بود چه اعتبار دارد چون شیخ عبدالعزیز جیت حق پیوست شیخ نجم که عظم خلفا کیش بود بزیارت مرقد شیخ خود و تغریب نام زدگان آمد چون از زیارت فارغ شد و خواست که از آن بقعه بیرون رود دید که شیخ قطب العالم درس میگویند بجانب ایشان بنظر التفات نگریست و تضرع کرد و سوار شد بالای ایشان و تلمذه تیر زلفه بود که قلق و بقراری در شیخ قطب العالم ظاهر شد آن کیفیت عتساعت یاده تر میشد تا آنکه افاقان و خیزران پیاده بیکو شیخ نجم اخی متوجه شد و از ایشان اخذ طریقه کرد و بعد از آنکه خواجه محمد باقی قدس سره بنشر طریقه نقشبندی مشغول شدند شیخ قطب العالم بسیار بخت می رسید فیض صحبت که عمر دین طریقه همان است حال میکرد اگر چه در سبب احوال خواجه محمد باقی بخت شیخ تلمذ کرده اند و در خانقاه ایشان مدتی مجاورت نموده اند حضرت ایشان نیز فرمودن ام که خواجه محمد باقی خانقا ایشان بودند شیخ را وقت نیم شب منکشف شد که نصیب خواجه در بخارست همان ساعت بر آن آمدند فرمودند شمار امسال شیخ بخارامی طلبند همین ساعت روانه شوند و در آن خرقه حاضر نبود و حضرت آناری همان از آنجا که خواجه آنرا برسم دستار بر سر بستند و همان شب با بصرم بخارا متوجه شدند و آنجا خواجه ملکایا یافتند شیخ قطب العالم الراسلرآن بودند اکبر و فضل ایشان شیخ رفیع الدین محمد است جامع بود میان علم ظاهر و باطن و کتب تصوف را نیکو میدانست و بر بیان مراد قوم قدرت تمام داشت نخست از والد خود طریقه چشیده قادریه اخذ کرد و صحبت شیخ نجم اخی را نیز دریا بعد از آن بخت والد خود صحبت خواجه محمد باقی را التزم نمود و آن کیفیت بر ایشان غالب آمد حضرت ایشان میفرمودند که التفات خواجه نسبت شیخ رفیع الدین محمد زیاده از حد بود آنچه شیخ عرض میکرد خواجه البته اجابت میفرمودند لهذا یاران خواجه شیخ را معشوق خواجه گفتندی و نیز میفرمودند که با شیخ وفات یافت شیخ خواست که با جدی شیخ محمد عارف بن شیخ عفو راسم بوی ترویج کند از خوا

مجلس

و

على نبويه النبي محمد وآله اولى الولايات والارشاد وصحبه الاكابر والكمالين والامجاد  
 ولعل فيقول لعل تراب اقل من خدام اهل بيت النبي عليه الصلوة والسلام - فانه  
 ناخير عبد العزيز بن حسن بصورة الله يعيوب نفسه وجعل يومه خيرا من امسه ان لا  
 الاغترار بكرمال العالم العامل افتخار الافاضل والاكمال سلا لثالا ولياء وقد  
 الا صفياء لشيخ يحيى بن شيخ معين الدين خالدي جعله الله تعا من اهل صفوته و  
 اصطفاه لخلوص محبته وكمال معرفته لما شرفنا بشرف حضوره وصحبته وتقررت  
 رسوخ اعتقاده وعظمته عقدت مع عقدا لا تحق الا بنبوته النبوة شرفنا لثالثا  
 قدس الله تعالى واحمد ونورا شمسهم وانا البتة بطريق الارشاد والوكالة والنيابة  
 الاجازة والاختلافه من شيخه ومشيروته ومحمد بن محمد بن سيد محمد بن سيد  
 السعداء سيد ابراهيم بن معين بن عبد القادر بن محمد بن تقي الحسيني لقادر سلم الله  
 تعالى وشيخه ومشيروته المشار اليه ليس من شيخي ومشيروته في البركات بها الملتزم والذين  
 ابراهيم الاضاري القادري افاض الله علينا شاهيب بركاتهم وشيخه ومشيروته  
 المشار اليه ليس من شيخي السند قطب الوقت ابي العباس احمد بن حسن الجبلي المغربي  
 الشافعي وهو من ابيه السيد السند الشريف السيد حسن وهو من ابيه السيد الشريف  
 موسى وهو من ابيه السيد السند الشريف علي وهو من ابيه السيد السند الشريف محمد  
 وهو من ابيه السيد السند الشريف حسن وهو من ابيه السيد الشريف محمد بن احمد  
 وهو من ابيه السيد الشريف محمد بن الحسين بن نصر وهو من ابيه السيد الشريف ابي  
 من ابيه السيد الشريف عبد الرزاق وهو من ابيه القبط الرباني والغوث الصمداني  
 الملتزم والذين في محمد عبد القادر الحسيني الجبلي وهو من شيخي ابي سعيد علي  
 المصطفى وهو من شيخي الامام ابي الحسن علي بن محمد بن يوسف القشيري الكاظمي وهو من  
 لشيخه ابي الفرج يوسف الطرسوسي وهو من شيخه عبد الواحد بن العزيز البصري وهو من  
 ابي بكر الشيبلي وهو من سيد الطائفة جنيد البغدادي وهو من سلفه وهو من معروف  
 الكرخي وهو من ابي بلهان داود بن نصر الطائي وهو من الامام علي بن موسى الرضا وهو من  
 الامام علي بن ابي طالب وهو من الامام جعفر الصادق وهو من الامام محمد الباقر  
 وهو من الامام زين العابدين وهو من الامام الحسن بن علي بن ابي طالب وهو من الامام

نویدید بفرموده رسیدن فرموده اند که چون ندانند که چنانچه میگویند پند و اندرز و نصیحت  
 که فرموده اند آن مردم اهل قیامت نادم شدند و از آن محض توبه کردند و نیز میفرمودند که خان عالم از امر  
 آن زمان متعجب شد و در باغی قریب خانه شخصی فقیر و محروم وارد شد نهایت مذهب از مخالفت استیسا  
 و نیایانیت نفور و کلام و کبریه قال الله و قال رسول خان عالم اعتقاد تمام نسبت میهم ساینده و غیر  
 محمد از دوران بوستان گذری واقع شد و آن شخص امیدند و خان عالم گفتن این را بسیار است از و تحریف میاثر  
 خان عالم گمان کرد که این کلمه از حسد صادر شده بدان التفات نمود و بعد از آنکه با شاه خان عالم را به سقا یا ایلان تعیین کرد  
 و آن سفر را مبلغ میبایست که بدست و بنود این جهت تحریف شود و گشت آن فقیر را سیم گلی و قطن کرده سبک آن  
 پرسید چون قصه تمامها شنید متفقانه پیشین مد که علاج آن با من است اکیسر میبایست که از روز فاضل ساخته شود  
 خان عالم فرمود شد مبلغ کثیر زیاده از کلام و سبب بدست و بود و اما سبب آن آموده ساز و جمل عجیبه تسک نمود این  
 همه را بغایت برد و بعد از آنکه خود نیز محقق شد هر چند بخت نباشد از آن خطر و فاسد خود نادم شد و بعد از  
 رجوع از آن سفر حافظ محمد حسینی بنی خان عالم یعنی را دید و پیش بروت نراشیده که کلام و کبریه بان سو نکرت  
 بود به شناخت که همان قراق است بانواع تمذیب مبتلا ساخت باخراقرار کرد و قدری از آن مال  
 پیدا شد و باقی بدست نیامد حضرت ایشان میفرمودند که خان عالم در خواب دید که بخدمت بزرگ رسیده  
 است و بخت کرده و همه صنایع تصویر میداشت علی الصبح شکل آن عزیز بر صفحه تصویر کرد و بخدمت  
 حضرت خواجه محمد باقی فرستاد و تعبیه واقعیه پرسید حضرت خواجگفته فرستادند که مالین عزیز را نشانه  
 ایم با و ارتباط بعت درست باید کرد و آنگاه شیخ رفیع الدین اشارت فرمودند تقریب ارتباط و بخدمت  
 ایشان این بود و استماع افتاد که یکبار جماعه از قطاع الطریق خواستند که خانه شیخ رفیع الدین را بقتب  
 کنند باین عزم بسیار و دوسه نیز بتراب بایستادند و یکراست فرستادند تا راه آمد و رفت بستاند و از  
 چگونگی اینخانه اطلاع و در آن جا سوس چون بخانه ایشان رسیدند باین گشت و هر طرف دست بازون  
 گرفت چنانکه از بس بیدار شدند و چراغ گرفته همه اینخانه حقیقت حال انستفاد شیخ از غایت گریه  
 که میداشت گفت متعجب حال کنش و بگوید که برو گفت چگونه روم که بصارت ندارم و نه قوت رفتن  
 شیخ بر سر آمد و عصا خود را بچشم و زانو او رسانید تا بیکرت آن از آن همه که خلاص شدن بجماعه خود پیوست  
 و گفت این معامله دیگر است غیر آنچه خیال کرده آید همه نادم و خاسر باز گشتند و من بعد فرامخت از آن  
 جماعت بایشان این نرسید حال آنکه خانه ایشان بر طرف شهر بود و عمارت بخت ساخته بودند و  
 تمول ایشان شایع بود و حزن داشتند تمام شد

قدم رنج و ان شکیس محقق و خواسته کرد و خواسته عز و ضعف آوردند شیخ گفت اگر خواسته قدم رنج  
نمی کنند من نیز آن عزت بیروم خواجه لاچار شدند و با عظم پور فرستند و صوفیه آن ناسیه  
چون مقدم خواجه شنیدند همه جمع آمدند و در نوبت صد کرده کم گشته باشند از جموفیه که در آن  
صحبت حاضرند شد مجلس عجیب که هرگز مثل آن سمع نشده منعقد گشت کاتب حروف گوید  
والده حضرت ایشان از بطن همین زوجه است و نیز میفرمودند که از فیخ بزرگوار شیخ احمد  
سهرندی بنسبت خواجه شطی صادر شد گوینده آنرا خدمت خواجه نقل کرد و برآشفتند و آثار  
از جبین ایشان ظاهر شد آینه ارشته افتاده بود آنرا برداشتند و به قوت بران گره زدند شیخ  
که شش ناسا مزاج خواجه بود آن رشته را با احتیاط برگرفت و با خود داشت بعد چندی شیخ احمد  
سهرندی قبض شدیده مبتلا شدند و در شخص سبب آن افتادند چون حقیقت کار روشن شد  
آمدند و از یاران خواجه در آن باب شفاعت خواستند هیچ کس بران معنی اقدام نکرد اما محل  
بباله در خلاف مرضی خویش لیکن معشوق خواجه هر چه تواند کند شیخ احمد به شیخ فرید الدین  
رجوع کردند شیخ آن معنی را با سلوی شائسته در خلوتی بعضی خواجه رسانید و بعد  
لیت و عل بسیار بر رفع آن و خشت آوردند خواجه فرمودند چه کنم آن رشته گم شده  
آن رشته را حاضر کرد و بحضور خواجه آن گره بکشد همان ساعت فیض ایشان بسط بقبل شد  
و مقصود حاصل آمد و نیز میفرمودند که شیخ فرید بخاری که از اعظم امرای آن وقت بود و جاح بود  
در میان بخایت در صلاح و اعتقاد مشایخ صوفیه عمارت تزیین داد کاروان سرائی شهر  
با دیگر و الله اعلم و بعد فراخ آن ضیاع کرد و مشایخ شهر را دعوت نمود شیخ فرید الدین  
محمد نیز حاضر آمد چون زخم سرود آغاز شد شخصی را از اهل مجلس حال تغییر گشت و نهراست  
و رقصه و غرقه از وی ظاهر شد حاضران همه بنواهی او برخواستند شیخ از جای خود حرکت  
نکرد بعضی حاضران این را محل بحث گرفتند و بایکدیگر آهسته گفتند که خلاف طریقت کرد  
شیخ فرید چون اختلاف و دفیعه ایشان دید بعد سکون آن صاحب و جدا شیخ سوال کرد که  
سبب تواضع نکردن صاحب و جدا چه بود شیخ گفت هم از این شخص سبب تنییری استفسار  
کنند عذر واضح خواهد شد شیخ فرید او را نزدیک خواند و سبب رقص و لغو پرسید گفت من  
ندام زن من دوسه و زست که مرده است و مرا ازین بهت در خاطر می و خورده میفرمود چون  
استماع این نغمات کردم آن عزین روشن تر گشت و قلعه و تیغ بر من ظاهر شد و آخر آنچه

شیخ کرمیته در اندک زمان دانشمند و نامدار ساخت و نیز شماع افتاد که شخصی صاحب دل شیخ ابو الفتح را در خدمت نظام دیده و تعجبها کرد و گفت آفتاب در پناه ستاره آمده است او کما قال و نیز استماع افتاد شیخ بهبه الله الفصاری که از خلفای شیخ عبد العزیز بن طوطان پهلوت بود و وقت احتضار وصیت کرد که نمازخانه من شیخ ابو الفتح گذارد و در آنوقت شیخ در نازل بود و مردم انتظار میکشیدند و خوبیکردند که شیخ ابو الفتح به جمیل تمام رسید و امام جماعت شد گویا خاطر می در دل وی افتاد که بسرعت تمام متوجه وطن شود و جمعیته که وصول وی مقارن این حال باشد و نیز روایت میکنند که هر دو شیخ با هم عهد بسته بودند که هر که پیشتر بمرد آن دیگر نمازخانه او گذارد و چون در مرض موت شیخ پیغمبر الله و شیخ ابو الفتح عزیمت نازل کردند شیخ بهبه الله التهریابی و دادند شیخ گفت آن عهد البته بانجام خواهد رسید پس وصول به پهلوت مقارن این حال اتفاق افتاد و نیز استماع افتاده که شیخ ابو الفتح را بلیکه از کریم خواجه طیفور الی مال از دو با افتاد و در مجلس عقد زمره غنایر آمده حال شیخ ابو الفتح متغیر شد بوجد و قص بر خاست و مشرب خواجه طیفور الکارسام و منع ستمعان بود این قصه را بسبع خواجه طیفور رسانیدند خواجه آمد ملاحظه نمود و فرمود این عزیز صاحب وجد حقیقی است انکار بران نتوان کرد و نیز استماع افتاد که چون شیخ ابو الفتح محضر بود برادر زاده خود را که شیخ ابو الحسن نام داشت اشاره کرد که چیزی از قرآن بخوان چون از تلاوت فارغ شد شیخ ابو الفتح دست با فاشه برداشت و مقارن آنکه آیه سبحان ربك رب العلیین گویید و دست بر روی فرو و آرد طاهر رخش از نفس بدن طیران نمود شیخ ابو الفتح را در او را دستار کشید بغایت لطیف بالجملة چون ایام شیخ ابو الفتح سپری شد شیخ ابو الفضل همین فرزند وی مسند آراسه افتاده ظاهری و باطنی گشت عمری طویل یافت و آنهمه در مرضیات الهی بترک التفات بدنی و اهل دنیا و تدبیر علوم دینی بوجه امعان و تحقیق و عمل بر کتب ملوک چون احیاء عین العلم گذرانید با دایب طریقت نیک مذسب بود و فقیر نسخه عین العلم که بخط شیخ مکتوب محشی است زیارت کرده از حسن تحشیه ابن برحق و امعان شیخ استدلال توان کرد استماع افتاد که روزی شخصی را در اقارب خود با درون چیزه امر فرمود آن شخص قدری از آن نزدیک خود داشت و قدری به شیخ رسانید مقارن این حال حلوئی فتوح شد و شیخ آنرا تقسیم کرد چون نوبت آن شخص رسید اول از سایر انصیا بومی داد و فرمود این تحلیل در مقابل آن خیانت است استماع افتاد چون عمر شیخ ابو الفضل با ختم رسید فرزند همین و شیخ ابو الکرم سابقا نوکری کردی و در صد و سجاده نشسته آمده انکار و بارخواست

# عطیة الصمدیہ فی الانفاس المحمدیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی اکرم اولیاء بصوف الایات واصطفی القیین من عباده بالانواع لکرامات  
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و صلیبته آتبعه سیکوید فقیر ولی الشیخ عبد الرحیم  
العمری الدہلوی ابن کلمہ چند است مسماة بالعطیة الصمدیہ فی الانفاس المحمدیہ و روزگرناتیب و  
نشر کرامات قدوة العارفين غمة الصالحين مخدومی حضرت شیخ محمد الیہی قدس الله تعالی سرہ العزیز کہ  
جد ابو الام کا تبار الحروف اند باید راست اجداد گرامی ایشان اولاد و سید مور کہ بلده است در یوب  
اقامت و اشتند کا بری بعد کا بری رونی افزای محفل درس میوزند تا آنکہ شیخ احمد ابن شیخ یوسف بہ صحبت  
سلطان سکندر رسید و اینجا اعتبار میبرد کرد و چند قریہ بجانب بار سید مدد سانش یافت باین تقریب قریہ  
بہشت محط رجال ایشان شد و بعد زمانے اولاد و اخفاء ایشان آنجا سکونت نمودند و از فرزندان  
شیخ محمود برادر شیخ احمد ندکوز نیز و کس اینجا ماندند شیخ فرید و شیخ محمد بالجمله شیخ فرید بر طریقیہ آثار خوش  
بفضایل کسبی و دینی موصوف بود و سہ فرزند گذشت شیخ فرید و شیخ ابوالفتح و شیخ عبد الرحمن ازین  
جملہ شیخ ابوالفتح و عقیقون شباب تحصیل علوم شغول شد از ان باب نصیبہ کامل دریافت بعد از ان بہ تحصیل  
سلوک باطن بہت عالی وی متوجہ شد بہ تہ فائده اند و رحبت صوفیہ زبان میو و چنانچہ بقبل صحبت ثابت شدہ  
کہ شیخ عبد العزیز رسیدہ و استفاضہ کردہ بعد از ان بہ صحبت شیخ نظام نازولی کہ از شہر شایخ حقیقہ و از خلفا  
خواجہ خانوی گوایری بود و پوستہ آن صحبت ادر الباقیت موافق افتاد و سالہا ریاضت کشید و فیضها  
یافت و باختر و مدد ارشاد و تکمیل رسیدہ بوطن بالف رجوع نمود و استماع افتاد کہ شیخ نظام بر علوم مکتبہ  
چندان اطلاع نداستند علم در خاندان درے فیض شیخ ابوالفتح است کہ تکمیل و تربیت اولاد

روزی حضرت ایشان بعضی یاران را برسانیدن گویند کہ سچانہ بعضی اصحاب امر کردند چون  
 راندن گویند درداشتن وی ہر دو خالی از حرج ندید در فکر آن افتاد کہ مزدوری را نیز دگر  
 و در آن فرصت کسی نبرد بدست نیامد از بیعتہ در آن خدمت قصور واقع شد ایشان بر این قضیہ  
 اطلاع یافتند بسرعت تمام آن گویند را برگردن بہنادند و روان شدند چون باز آمدند حضرت  
 ایشان بر حال ہر دو مطلع شدہ فرمودند کہ ایشانرا حسن خدمت بدجات مقربین رسانید و انرا  
 قصور در آن منزلت شان باز داشت **فما تحقق ذلک** میفرمودند کہ نیم شب بود یا کسری کم یا  
 زیادہ کہ حضرت ایشان از مسجد برخاستند چون بر دروازہ خود رسیدند لحد برستہ مرقبہ ایستادند  
 آنگاہ فرمودند اگر طایب بشمار جویم کن اورا بچہ انرا بشماریدہ است تلقین کنین شمار را اجازت دادیم تو  
 شدم کہ میچگاہ این امر در خاطر من خطور نکیر داین خطرہ را دریافتند و فرمودند درین وقت خدا تعالی  
 اسم آنانکہ باشما بیعت خواہند ہوا سطرہ یا بواسطہ یہ تعلیم فرمودہ اگر خواہید شتہ زان بیان کنم و قیام  
 امر مقدر شدن باشد جائی توقف نیست میفرمودند کہ امیرے بحسب لول مبتلا شد ہر چند معاہدہ کردنت  
 نہاد در آن اثنا شیخ بایزید اللہ گورا باچہ از مساکین اللہ اللہ گویان چنانکہ طریقہ ایشان بود ہر  
 دروازہ آن گذر واقع شد متعلقان شرف دیدند و مبالغہ کردند کہ اینجا بیماری ہست و حال و گہمت  
 شیخ در خانہ اش داخل شد و اضطراب بیمار دید شفقّت کرد و فرمود چہی برائے خدا یا گرفت ہر قدر کہ  
 فرمایند فرمود یکہزار روپیہ احوال حاضر کردند ششمین در دروازہ ایستادہ آشنا و بیگانہ ہر کہ پیش آمدت  
 کرد تا آنکہ باختر رسانید فرمود احوال چگونہ است گفت یہاں وضع مبتلاست دوست بدعا برداشت  
 کہ خداوند اشعم دادم کہ بار دیگر طلب کنم از فضل خود حاجت اورا و کن فی الحال بول او بکشد  
 و شفایافت میفرمودند ہفدہ سال است کہ علم اندا خود نمے یابم و این رباعی میخوانند **رباعی**  
 ای دوست ترا بہر مکان می جستم بہ وز تو خبرے ازین و آن می جستم دیدم تو خوش را خود  
 من بودے چہ خجالت زدہ ام کہ تو نشان می جستم بہ نیز میفرمودند کہ روزے بعضی اوقات  
 حق سبحانہ بصورت آشنائی تجلی فرمود گویا انگشت طفلے گرفتہ می آرد آنگاہ فرمود این طفل را  
 سبحانہ تو پیدا کنتم گفتسم بار خدا یا مخلوق تو است ہر جا کہ خواہی پیدا کنی بعد ازین آتھ  
 عنقریب مخدومے شاہ عبد اللہ سلمہ اللہ تعالیٰ مہین فرزند حضرت شیخ مشولہ شدند  
 میفرمودند کہ محمد سخی نام مردے از اقارب من در ناحیہ پورب شہسید شدہ  
 بود در ایام طلب روزے در حجرہ مسجد حیو تنہا شستہ بودم در اورا بند کردہ کہ ناگاہ

بہتر سچانہ ۴ فرمود یکہزار روپیہ انرا نیز آوردند چہ از شہسید است کہ فرمود احوال چگونہ است گفت یہاں وضع مبتلاست دوست بدعا برداشت کہ خداوند اشعم دادم کہ بار دیگر طلب کنم از فضل خود حاجت اورا و کن فی الحال بول او بکشد و شفایافت میفرمودند ہفدہ سال است کہ علم اندا خود نمے یابم و این رباعی میخوانند رباعی ای دوست ترا بہر مکان می جستم بہ وز تو خبرے ازین و آن می جستم دیدم تو خوش را خود من بودے چہ خجالت زدہ ام کہ تو نشان می جستم بہ نیز میفرمودند کہ روزے بعضی اوقات حق سبحانہ بصورت آشنائی تجلی فرمود گویا انگشت طفلے گرفتہ می آرد آنگاہ فرمود این طفل را سبحانہ تو پیدا کنتم گفتسم بار خدا یا مخلوق تو است ہر جا کہ خواہی پیدا کنی بعد ازین آتھ عنقریب مخدومے شاہ عبد اللہ سلمہ اللہ تعالیٰ مہین فرزند حضرت شیخ مشولہ شدند میفرمودند کہ محمد سخی نام مردے از اقارب من در ناحیہ پورب شہسید شدہ بود در ایام طلب روزے در حجرہ مسجد حیو تنہا شستہ بودم در اورا بند کردہ کہ ناگاہ

کہ چو منوجہ کند و جماعی از اقارب بحیث وی بر خاستند شیخ مبارک کہ خادم شیخ بود آنحضرت  
 وید متفکر شد و روح شیخ متوجہ گشت تا بر آنکہ حقیقت این معنی است مطاع شود شیخ در مقام تمام  
 فرمود و سجاده نشین من آنست کہ فردا زیر فلان درخت طعام تمت نماید شیخ مبارک این واقعه با  
 جماعہ اظہار کرد و اتفاقا علی الصبح اتفاقات عجیبہ واقع شد کہ رفتہ رفتہ تقسیم طعام ہما سجاہت شیخ  
 محمد عاقل اتفاق افتاد و رفتہ رفتہ اسباب واقع شد کہ جمعیت شیخ ابوالکلام تفرق شد و آن گذران جب  
 کہ لازم درویشی است صبر نتوانست باجملہ شیخ محمد عاقل در رعایت حال طلبہ علم و فقرا و التزام و وظایف  
 و او را در حقیقت نامرعی نگذاشت و در وجود و سخا و قلت التقات بدینا قدمی رفیع داشت مہین فرزند  
 محمد می شیخ محمد از اول نشو و نما آثار شد از جمین مبارکش ظاہر بود و اہل دل بجالش التفات ہما سجاہت  
 چنانچہ شیخ جلال کہ از خلفہ شیخ آدم نبوری بود و ہمدان لواحقین اختیار کردہ بود و با شیخ محمد عاقل  
 دوستی تمام داشت چون شیخ متولد شد را بستہ ساز نمود و تصریحاً و تلویحاً خواص را مطاع ساخت کہ این  
 مولود صاحب منزلت عظیمہ است و نزدیک تولد دینار بدیدہ آورد و نزدیک احتضار حضرت  
 کرد کہ مصحف و ایشان رسانند باجملہ شیخ چون بسن نیز رسیدند بہ تحصیل علم مشغول شدند و از اول  
 و بارہ پیش محمد می شیخ ابوالرضا محمد بعد از آن صحبت قدوۃ ارباب کمال سید و والد شیخ عبد الرحمن  
 قدس سرہ رسیدند و آن صحبت بغایت موافق افتاد از اینجا تحصیل علوم نمودند آنگاہ ابو نعیم  
 بنی اطمینان فرمود ایشان باین مردان بلیک اجابت کردہ ہم از اینجا استفادہ کردند سالہا در کثرت  
 طلب قدم را سخ زده استغال تمام میش گزشتند تا آنکہ حکم شمس کان اللہ بودہ در مضرت کان اللہ  
 کہ آمد جزا بہ مقام تکمیل و ارشاد یافتہ بوطن مالوف خود کردند باجملہ سیرۃ مریدان ایشان آن بود کہ در بدل  
 موجود و نفی موجود و ترک حطافنس و احترام شیخ خود و سعی در انتہای ایشان چہ در ایام طلب و چہ در ایام  
 ارشاد و در کثرت افادہ ظاہری و باطنی و تاثر توجہ از سابقان سبقت کردہ بودند و اقربان و افعال  
 مساوقہ نگذاشتند میفرمودند کہ در انجا تحصیل چون خاطر حضرت شیخ ماور الکثر احیان منجیب بہیم تجرب  
 بود سبق یاران بجز اندک اندک اتفاق نی افتاد بلاخطہ این فی حیرتی در خاطر راہ یافت اتفاقاً روزی  
 ہمان ایام بدرس یک از فضلا شہر مرگذا افتاد و تفتید از سخا و عت بر درس دیدہ غم مخم شد کہ چید کتب خیر  
 قرآن و سماعا از اینجا تلقی نمودہ شود چون مجلس حضرت ایشان رسیدم بسوسہ من نگاہ کرد و ندو ظم  
 برداشتہ بر کاغذ بارہ دوسہ کلمہ نوشتہ انجا انداختند و بر خواستہ بر خواند رفت بلاخطہ کردم مرقوم تو  
 کہ امر در کجا رفتہ بودی کہ ظلمت در تو سے بسیم توبہ کردم و از ان عزم باز گشتم و بار شل انصوت ظاہر شد

کرد از آن غضب در گذشتند اما فرمودند غشی که بصورت او داشت معادوت نمیکند من بعد ملاحظت  
صوت او برقت نمود و جمیع طبایع شد با نوع فوق و فسا و عقیده قبل گشت و او را هیچ جا اطمینان حاصل  
نیامد و العباد بالله یکبار می سید بران بخاری را قولیم عارض شد اضطراب بجای آورد بحضرت ایشان انجا آورد  
بنخاندان رفتند و بر بالین او نشستند و مرض او را برگزیدند شفا کلی یافت اما گاه گاهی آن عارضه حضرت ایشان را  
عارض میشد میر عبد الله که از خواص اصحاب ایشان بود ذکر میکرد که حضرت ایشان بموضع تشریف بردند  
و من در خدمت ایشان بودم چون اعیان مراجعت می نمود مرا حجت شد بدو عارض گشت طاقت حرکت نماند  
بر کس سوار می جفتند میزدند فرمودند که می توانی پیش پیش اسپ من برو و آنچه عجیب ای دیدی برار  
مخنت مرا استاده کردند و در نظایر ایشان آوردند قدری سخت ملاحظه کردم پیش اسپ ایشان رفتند  
مگر قسم ساعت تخفیف زیاده تر میشد تا آنکه شفا کلی یافتم و منزل تمام رفتم در قرقر پیوسته یکی از خلعان ایشان  
ضیافت کرد و طعمای که بازده کس اکفایت کند بخت بر سر سفره آمده بود که ششم یعقوب حاکم بنو مہ چاه  
کثیر زیارت ایشان آمد صاحب طعام مضطرب شد فرمودند فکر این کار کن عید این بر است انگاه فرمودند  
صحنکها بسیار حاضر کنند همه ابو فخر تمام خواهد رسید همه سر خواهند شد بخان واقع شد انگاه ششم فرمودند گفتند  
گاه گاه فقیران چنین میکنند شیخ احمد بن مروی بود از قبایله ایشان که اعتبار و جاهی داشت روزی در خدمت  
ایشان سفارت کرد و گفت فی نمود و مغضوب شده فرمودند غذا نذر وی این شخص مرا بگیر و همان وقت سوار  
و بجای رفتند و میرض شد بحالت نزع رسید روز سیم که مراجعت نمودند مرده بود بر جنازه او نماز گذاردند و ششم  
عبد الوهاب که ابن العم حضرت ایشان بود عمارت بنا نمود رستم نام یکی از رواد آن نواحی در غیبت ایشان قصد  
بهم آن کرد این قضیه اجمع مبارک ایشان ساینده فرمودند بسیار نامناسب است که عمارت ششم عبد الوهاب  
بهم کند و ما حاضر باشیم و جنگ کردن نیز کار فقیران نیست تصرف میکنم که هرگز تا اینجا نرسد چون رستم بعزم  
بدم فوجی بهم آورد و برآمد ششم از عاملان سید لشکر خان یافت او گروهی را با وی عطف آغاز کرد کار  
بدانجا رسید که بلور آن عامل گشته شد و در بال این قتل با او موافقه کردند و در همین موافقه بمنزله رسید  
محمد و ارت و ذکر کرد که مرا سفری پیش آمد بجای ایشان رجوع کردم بشارت عافیت دادند اتفاقاً در آن سفر  
قطاع الطریق هجوم کردند و خوف بلاء مستولی شد بجای ایشان متوجه شدم در این حالت مرا فوجی یافت ایشان  
در شام دیدم که میفرمایند فلانی ترا کشت کرده است بر نیزه و برود و عدد و کدو قسمی است از ملا و مرا  
عنایت فرمودند آنرا در هیچ فوط نگاهدا شتم چون بیدار شدم آن و عدد را بعینه یافتم بر فوجی شتم و سوار شدم  
و راه خود گرفتم قطاع طریق از من غافل ماندند و هیچ کس تعرض نشد و آن را فرمودند ما من ماند چون

آن عزیز متشکل شد و دیدم کہ از لباس و سلاح او شمع بر زمین می افتد گفتم از احوال خود خبر  
گفت وقتی کہ زخم بر من میرسد لذت می یافتم و هنوز علالت آن زخمها در دل من باقی است  
الحال فوج بادشاه برای شکستن فلان تخته برآمدانیز بر فاقه ایشان مامور شدیم ما این قریب از  
راه گذر افتاد چون شوق ملاقات شما داشتم بجزیره شما در آمدم چون شیم وفات یافتند حضرت والد  
بزرگوار بر قبر ایشان نشسته باران را بد کردیم فرمودند و بعد از آن صحبت فرمودند کہ روح ایشان  
ظاہر شد و گفت خواسته بودم کہ تجدید شدہ پیش شما آیم و قدرت این معنی مراد اوہ اند اما مصلحت نبود  
الحال پاره از تصرفات و توجہات ایشان بنویسم سید علی کہ از خواص مریدان ایشان است ذکر  
سکر و کہ در عفو ان شباب شراب خمر منہک بودم و از سپہ مناسی احتراز نمیکردم با خود قرار دادم کہ  
اگر بدیدن عزیز ازین مناسی بیزار شوم و داعیہ تقوی در دل من ممکن شود بہ صحبت و می التزام کنم  
و با او بیعت نام حضرت ایشان تقریری در قریہ سرآوردند و بطلاقہ انکہ والدین معتقد آنجناب  
بودن نیز حاضر شدیم حضرت ایشان لبوسے من التفات کردند و فرمودند گناہی که مستند مثل ان  
و سہ کلمہ عنایت نمودند در خاطر من آنجناب و لغزے از ان مناسی میداشت و ساعت ساعت  
زیادہ میشد بر خواستم دہر شیشہا شراب بہ شکستم و بہہ اسباب مناسی و در کردم غسل آوردم و جاسہ  
نوشیدیم و توبہ و بیعت کردم و التزام صحبت ایشان نمودم بعد از آنی ملاقات سفر کابل افتاد و التماس  
کردم بخیر استم کہ چند گاہ سعادت اند و صحبت باشم لیکن چہ کنم قیمت بکابل سیکشد بیت مشہور  
خوانند طبیعت گردیم منی چو بمانی پیش منی بہ در پیش منی چو بمانی منی در منی بہ در خصت فرمودند  
بکابل رفتیم بخار و زسے بازے در خلوتی بر خوردم و داعیہ فوق بر خاطر من مستول شد و زوایا  
بود کہ عقد توبہ بخل گردد و در آن وقت صورت مبارک ایشان حاضر شد بجز و مشاہدہ آن  
شہوت از من بدر رفت در آن دیار یکہ چار سال ماندم ہرگز رغبت عورات بخاطر من خطور  
نمیکرد گمان بردم کہ بکسین شدم چون بوطن مراجعت کردم و با حلیہ خود جمع شدم دانستم  
کہ غبت نبود عصمت حق بود عظمت اندام طالب علم و فائزہ حضرت ایشان میبود صورتی بسیح  
داشت چون لغت میکرد حال ایشان خوش میشد شبہ اشتیاج تمام داشتند از دسے زمرہ خواہند  
خوشتین داری کرد و سر باز زد و سہ نوبت طلب کردند بر جان ایا اصرار کرد و منقض شدند  
و در کتھرف تہرے نمودند و درانی الحال حالتی عجیبہ گرفت زور و شدہ می لرزید و خوف  
ہلاک بر مستولی گشت بجز جعفر کہ از خواص خادمان ایشان بود و التجا آورد چون و مشفاعت

کرد و بے بستی تمام حق حق میگفت و بسوی و بے سبب گریه و ساعته بهاء مشهوره گشت چون  
 بسند و این واقعہ مشاهده کرد مسلمان شد کیا بری شخصه عبد السبحان نام بایشان پیوست و تصرف فرمود  
 یک نوع توحید بروی منکشف شد دیوانه وار یکوچه و بازار می گشت و همه چیز را خدای می گفت و از هر آب  
 شربت عذیبه عرفیه برآید مردان ازین معنی بتنگ آمدند و او را دیگر در نظر مبارک ایشان آوردند آن همه کیفیت را  
 جذب فرمودند بافاقت آمد بصدیق عتایت الله ساکن سنبله را بتوجه ایشان در اندک زمانه کشف معنیات  
 حاصل شد گویند کیا بری بنیاد بود حضرت ایشان به عبادت او رفیقند و او را از وقت سوار شدن تا بخت  
 او رسیدن همه احوال منکشف شد گویا چشم می بیند چون سوار شد ندگفت حالا سوار شد ندگفت  
 گفت حالا فلان جا رسیدند بعد از آن گفت حالا ایشان را آمدند یاران زود به استقبال بروید  
 از آن گفت حالا بر دروازه آمدند مرا بنشانید رسید ملتانی بصحبت ایشان پیوست غیب عجیب  
 او را حاصل شد شور و شغب خلایق احساس نمیکرد و توحید بروی غالب آمد کسی اندوی  
 مثال توحید پرسید گفت از ریگ سیوئی پُر کردند و آب در آن ریگ ریختند بهر جزو  
 آب در هر جزو ریگ سرایت کرد محمد محسن به ایشان پیوست در اندک زمانه به آگاهی مشرف  
 و معرفت همه اوست بروی غالب آمد ایشان محمد جعفر را بروی مقید ساختند تا سوار  
 از وی فوت نشود بعد چندی روز از آن شکر قدری افاقت دست داد بعد از آن در  
 اندک مدت توجیه محمد محسن بجای رسید که بروی محبت زنی مبتلا شد و دیوانه وار گریان  
 گریان میگفت بعضی یاران بومی گفتند حیف باشد که این مرد از دست بروی محمد محسن نزدیک خود  
 خواند و یک دو ساعت بروی متوجه شد خطره بخت زن بکلیه زایل گشت و محبت الهی بجای  
 نشست عبد الهادی نام مردی مستکبر سماع و وجد در خانقاه ایشان نزول کرد ایشان اتفاقاً  
 روزی در مجلس سماع مدعو شدند اثناء راه بوجه طیب با وی مشرودند گاهی وجد کرد و گفت  
 نه فرمودند میخوای که وجد کنی استیفا کرد و وقت سماع بسوی وی نظر برداشتند و در وی تصرف  
 کردند حرکات مستانه از وی ظاهر شدن گرفت و ساعت به ساعت زیاده میشد روزی هم چنان بخود  
 مانده تنه نام مردی از ساکنان جهان آباد بایشان پیوست بروی متوجه شد بخود گشت  
 در آن اثناء هر که بروی نظری کرد متاثر می شد باجمعه تصرفات و توجهات ایشان حدی و حصا  
 نه دارد و القلیل خبر بر عن الکثیر و العرفه ینبئ عن البهر الکبیر توفیق الشیخ فی الیوم الثامن جمادی الاولی  
 سنه خمس و عشرين من القرآن الثانی عشر یعنی الله عنه و ارحمه و الحقن به تمام شد

ایشان ازین عالم انتقال کردند آنرا بخورد و مجوزه را از مخلصات ایشان بعد وفات ایشان ترب  
 لرزه گرفت و بغایت ترا گشت شمع نوشیدن آب پوشیدن کحاف محتاج شد و طاقت آن نداشت  
 و کسی حاضر بود ایشان مثل شدند و آب دادند و کحاف پوشانیدند آنگاه غائب شدند و قتی که شاه عالم و  
 اعظم با هم جنگیدند یکی از مخلصین بخدمت حضرت ایشان عریفه نوشت که ازین هر دو فتح هر که مقدار  
 باشد تسلیم فرمائید تا رفیق او شوم تبصره نوشتند که فتح شاه عالم راست هم چنان بظهور آمد چون کفا  
 ناگه میان که اتباع گروه بودند اکثر بلدان این نوحه تدرج کردند اهل قریه همه مضطرب گشته استند و  
 و همست نمودند فرمودند پیش ازین بهر چیز که میخواستم محبت متعلق میشد حالا محبت و قصدی نمانده است  
 بچیز متعلق شود اما امتلا لام الله با شمار او تعالی مشکب باید نمود - آنگاه بخواستند ختم خواجگان مشغول شدند  
 و بعد از آن فرمودند دعا مستجاب گشت حق سبحان قوم از جانب باز گردانید و دو چند بر نیامد که این صفت  
 واقع شد حضرت ایشان چون در حق کسی بنظر قبول التفات میفرمودند زود بغیبت میرسید و حالات عجیب و  
 میداد و یکبار سکنه وضع سبیل پیاده است و عاتجه و تاثیر نمودند یک نظر مبارک ایشان سید نور علی رسید  
 ملتان و غیره همه بنده کس بخود افتادند و یکبار شیخ ماکه از ساکنان قصبه لاور بخدمت ایشان آمد و  
 گفت حضرت من بکرامت آن توجیه تاثیر آمده ام حضرت ایشان بگو متوجه شدند از وقت اشراق تا وقت جمع  
 بخود افتاده بود و چون جشن دادند و تنبیه ساختند نیز سستانه میرفت بعد از آن چون بحال خود آمد از دو کس  
 گفت اگر سحر دیگری متوجه ماند روح من از بدن مفارقت میکرد و سید عبد الرحیم و سید هاشم بخدمت ایشان رسیدند  
 و از بنده بیعت و صحبت ارتباط پیدا کردند تا تشریف حضرت ایشان در هر یک عالم عجیب سرایت کرد و سید عبد الرحیم  
 را کشف خواطر و کشف قور حال شد هر قبری که رسید حقیقت او بکفر یکبار و قریب کھا تولی گفت تو می  
 که شعله از زمین برآمده است و باسمان پیوسته چون بقبر رسید گفت شعله ازین قبر بر می آید چون  
 تفحص کردند صاحب آن قبر بطلم و فتق متصف بود و بسا بود که بنحیفه مقابل شد و مکنون  
 خاطر او بکفر رفته رفته از عقل گرفته شد و مجذوب طور میگردد مادرش بخدمت حضرت ایشان الحاح  
 تمام کرد فرمودند باید که بدستی در حضور ما باشد و راهی در نظر مبارک ایشان داشتند و چند روز  
 با قاف آمد و سید هاشم هر کس خطا کرد و در نظر وی آوردند بخی میگردید عالمها به سبب نظر او از  
 آسیب جن خلاص میشدند رفته رفته او را نیز جذب واقع شد بصحرا و بیابان میگشت گویند حسی  
 بیکسره فقیر هند که مقتدر نبود بود رسید او سحری کرد و بر غریب آواز مرد و در میان خشک برگزیده  
 میشد و هم التفات نکرد و بعد از آن دیو بکمال گاویش بر مهبی شمشل شد و بروی حمله

حتی سبب بصیر لا شبه له ولا فند  
ولا نند ولا مثل له ولا شریک له فی  
وجوب الوجود ولا فی استحقاق  
العبادة ولا فی الخلق والتدبیر فلا  
يستحق العبادة ای اقصى غاية التعظیم  
الاهو ولا تشفی حریضا ولا یرزق رزقا  
ولا یکشف ضر الاهو یعنی ان  
يقول لشیء کس فی کون لا یجوز  
التسبیب العادی الظاہری کما یقال  
شفی الطیب المریض ورزق الامیر  
الجنند هذا غیث لا وان استیبر فی اللفظ  
ولا ظہیر ولا یحل فی غیث ولا یثمد  
بعین لا یقوم بذاته حادث فلیس  
فی ذاته ولا فی صفاته حدوث وانما  
الحادث فی تعلق الصفات بمعلقاتها  
حتی یظہر الافعال وحقیقته ان التعلق  
ایضا یحادث ولكن الحادث هو المتعلق  
فیظہر احکام التعلق متفاوتة لتفاوت المتعلقان  
وهو برئی عن الحدوث والتجدد من جمیع  
الموجہ لیس یجوہر ولا عرض ولا جسم ولا  
فی مخیر وجهة ولا یثا والیه یهینا ویهینا  
ولا یصح علیه الحركة والانتقال والتبدیل فی  
ذاته ولا فی صفاته ولا الجہل ولا الکذب وهو  
فرق العرش کما وصف نفسه ولكن لا یعفی الغیث  
والجہة بل لا یعلم کنه هذا التفوق والاستواء

زندہ ہے سننے والا ہے دیکھنے والا ہے کوئی  
اوسے مشابہ نہیں اور نہ اسکی خدا اور نہ مانند اور نہ اسکی  
مثال اور نہ کوئی اوسکا شریک اوسکی ہستی کے داجب نہیں  
اور نہ اسکی عبادت کے لائق ہونے اور نہ پیدا کرنے میں  
نہ تدبیر میں تو اسکے سوا کوئی لائق عبادت کے نہیں یعنی  
نہایت درجہ کی تعظیم کے لائق وہ ہی اور کوئی نہیں اور  
اور نہ کوئی اسکے سوا یا کو شفا دینے والا ہی اور نہ رزق دینے  
والی اور نہ ضرر دہ کرنے والا ہی اور نہ کسی کو کسی چیز  
کو جوہر اور نہ جوہر نہ از روئی ظاہری معمولی سبب کے جیسے  
کہتے ہیں طبیعت بیمار کو چھاکر دیا اور میرے لشکر کو رزق دیا  
تو یہ سطور پر نہیں اگرچہ بولنے میں اسطرح ہی اور نہ کوئی اسکا  
مددگار ہی اور نہ سہا جاتا ہی کسی غیر میں اور نہ کسی ملکہ ایک  
سہو جاتا ہی اسکی ذات میں کسی حادث کو علاقہ نہیں تو اسکی ذات  
اور اسکی صفات میں حدوث نہیں اور نہ حادث بیک صفات کے  
علاقہ میں پہلے سے تعلقات ہی اسلئے کہ فعل ظاہر میں اور  
میں تعلق ہی حادث نہیں لیکن حادث ہی ہی صورت علاقہ  
بہر ظاہر ہونے میں تعلق کے حکم مختلف سبب مختلف ہونے  
علاقہ رکھنے والی چیزوں کی اور پاک ہو حادث ہی اور نہ  
ہو نیسے ہر جہ سے نہ جوہر نہ عرض ہی اور نہ جسم ہی اور نہ  
جسم کا ہی اور نہ سطر فیس ہی اور نہ اسکی طرف اشارہ ہو سکتا  
ہی کہ یہ ہی اور نہ ہی اور نہ ہی نہیں اسکے لئے حرکت اور ایک  
سے دوسری جگہ جانا اور نہ بدلتا ہی اسکی ذات میں اور نہ  
اسکی صفات میں اور نہ ہی نہیں اسپر جہل اور نہ حدوث اور نہ عرض  
کے فوق اسطرح ہی جیسے اسنے کہا ہی نہ اسطور کہ اسکا مکان  
اور نہ ہو بلکہ نہیں جانتا حقیقت اس فرق اور استواء کی

لے  
بیشے حدیث  
لے  
بیشے حدیث  
لے  
بیشے حدیث  
لے  
بیشے حدیث



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَاللهُ وَحْدَهُ لَجَمِيعِينَ

بعد اسکے پس کہتا ہوں اسد کریم کی رحمت کا محتاج  
 احمد جو کہلاتے ہیں ولی اللہ کہہ دیتا عید اسد کریم کا  
 اللہ تعالیٰ اپنا فضل کرے دونوں پر میں گواہ کرتا  
 ہوں اللہ کو اور جو ملائکہ حاضر ہیں انکو اور جن اور جو  
 موجود ہیں انکو اس امر کا کہ میں اعتقاد کرتا ہوں خاص  
 دل سے کہ بیشک جہاں کا بنائو والا اللہ ہی اسے نہ کہ کوئی ال  
 ہوا اور نہ کوئی گاواجب اسکی سببی محال ہی ہو سکا نہ ہم اور  
 وہی ہی بزرگ بلند اوسین سے صفتیں ہیں کمال کی اور ہی پاک ہی  
 سب سے بڑی نقصان زدال ہی اور وہی ہی سب سے بڑی کامیاب اور  
 ہی سب معلومات کا جاننے والا ہے سب ممکنات  
 پر قدرت رکھنے والا ہے سب کائنات کا ارادہ کرنے والا ہے

أَمَّا بَعْدُ فَيَقُولُ الْفَقِيرُ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ الْكَرِيمِ  
 أَحْمَدُ لِلدَّعْوَى بُولَى اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ  
 أَحْسَنُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمَا أَشْهَدُ اللَّهُ تَعَالَى  
 وَمِنْ حُضُرٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْجِنِّ وَالْإِنْسِ  
 إِنِّي أَعْتَقِدُ مِنْ ضَمِيرِ قَلْبِي أَنَّ لِلْعَالَمِ  
 صَانِعًا قَدِيمًا مَبْدُوءًا لَا يُزَالُ وَاجِبًا وَجُودًا  
 مُمْتَنِعًا عَدَمُهُ وَهُوَ الْكَبِيرُ لِلتَّعَالَى مُتَصِفًا  
 بِجَمِيعِ صِفَاتِ الْحُكْمِ الْمَنْزُهَا عَنْ جَمِيعِ  
 سِمَاتِ النُّقْصِ وَالزُّوَالِ وَهُوَ خَالِقُ جَمِيعِ  
 الْمَخْلُوقَاتِ عَالِمُ جَمِيعِ الْعِلْمِ مَاتِ قَادِرُ  
 عَلَى جَمِيعِ الْمُسْكِنَاتِ مُرِيدُ جَمِيعِ الْكَائِنَاتِ

ترجمہ اردو  
 بعد اسکے کہتا ہوں اسد کریم کی رحمت کا محتاج  
 احمد جو کہلاتے ہیں ولی اللہ کہہ دیتا عید اسد کریم کا  
 اللہ تعالیٰ اپنا فضل کرے دونوں پر میں گواہ کرتا  
 ہوں اللہ کو اور جو ملائکہ حاضر ہیں انکو اور جن اور جو  
 موجود ہیں انکو اس امر کا کہ میں اعتقاد کرتا ہوں خاص  
 دل سے کہ بیشک جہاں کا بنائو والا اللہ ہی اسے نہ کہ کوئی ال  
 ہوا اور نہ کوئی گاواجب اسکی سببی محال ہی ہو سکا نہ ہم اور  
 وہی ہی بزرگ بلند اوسین سے صفتیں ہیں کمال کی اور ہی پاک ہی  
 سب سے بڑی نقصان زدال ہی اور وہی ہی سب سے بڑی کامیاب اور  
 ہی سب معلومات کا جاننے والا ہے سب ممکنات  
 پر قدرت رکھنے والا ہے سب کائنات کا ارادہ کرنے والا ہے

لا ینسب فیما یفعل و یحکم الی جی و ظلم یراعی  
الحکمة فیما خلق و امر لانه یتکمل نفسه و  
صفاتہ بشی وان یکون له حاجة و غرض فان  
ذلت ضعف و قبح لا حاکم سواہ فلیس للعقل  
حکم فی حسن الاشیاء و قبحها و کون الفعل سبباً  
للثواب والعقاب و انما حسن الاشیاء و قبحها  
بقضاء الله تعالی و حکمہ و تکلیفہ للناس فیما  
ما یدرک العقل و جمہ و مصلحتہ و مناسبتہ  
للثواب والعقاب و منها ما لا یدرک الا باحسان  
الرب عن الله تعالی و کل صفة من صفاتہ  
واحدة بالذات غیر متناهیة بحسب التعلق  
والتجدد انما هو فی التعلق بالمعنی للذات و  
ولله تعالی غلو یون مقربون و ملائکته هم  
صوکلون علی کتابہ الاعمال و حفظ العبد عن  
المہالك والدعوة الی الخیر و یلمون بالعباد  
لمة الخیر لکل احد مقام معلوم لا یعصون الله  
ما امرهم و یفعلون ما یؤثرون و من خلق الله  
تعالی الشیاطین اھم طیة بشر بابن آدم و القبر ان  
کلم الله تعالی و حمل الله تعالی الینبیاء علیہ السلام  
و ما کان لبشر ان یرکبہ الله الا وحیا او من وراء حجاب  
او یرسل رسولا فیوحی باذنه طیشاء هذا حقیقۃ الحق  
ولا یجوز الالحاد فی اسماء الله تعالی و صفاتہ فیتوقف الالحاد  
علی الشر و المعاد و الجمیع الخیر لاجل اعدا فی الارواح  
تکون مثل الابدان الی کانت شرعاً و عرفاً وان طالت وقصر  
کما و د ان ضرر من الکافر مثل احد او کانت الطغف منها

اور نہ مسوب کیا جاتا ہو کوئی کام میں یا حکم میں طرف ہر کی یا ظلم کی  
رعایت کرنا ہو حکمت چچ مخلوق اپنی کی اور امر میں یا چیز کے نہ کہ کال کرنا ہو  
پیدا کرنے کو ساتھ اپنی ذات اور صفات کو ساتھ کسی چیز کے یا جملہ مسکو کوئی  
حاجت یا غرض ہو کہ یہ چیز ہو اور حاجت نہیں یا حاکم سواہ اسکے پس نہیں  
وہ عقل کے حکم چچ خودی یا خواہی اور حاجت ان کے اور جو فضل کے سبب ہو  
عزیز اور نواب سواہ کسی چیز کے خودی یا خواہی کی اور جو حق کی تشریف لائے  
مقابلہ کے ہو اور حکم کی کہ اور تکلیف کی کہ اور جو کس بعض نہیں وہ جو  
جائز عقل و دلیل کی اصول کی اور مناسبت کی اور جو نواہی و مصلحت کی  
اور بعض نہیں وہ جو نہیں جانتا ہو عقل کو ساتھ خبر کے پیوستہ نہیں  
بلکہ آیت اور ہر صفت صفاتوں او کی سواہ کی ذات میں نہایت  
باعتبار تعلق کے اور جو سواہ کے نہیں کہ تعلق میں کے ساتھ اس شخص کے  
کہ گذر ہو اور اللہ تعالیٰ کو جو حکم لایا میں نہیں ہو کہ مریدہ اور ملائکہ  
کہ یہ قدر میں اور پر گزیر مملوک اور نگہ کہ کتا بندہ کو ملائکہ اور ملائکہ  
طرف بھلائی کے اور دلالت کرتا ہو بندہ کو دلالت خیر کی ہو پر ایک کا  
ایک مقام معلوم اور مقرر ہو فرما فی نہیں کہ نہیں اللہ جانے کہ ان  
کاموں میں جو فرما دی اللہ تعالیٰ اور بلا لائے میں ان کاموں کو  
کہ مامور کو جاتے ہیں اور بعض خلق خدا کی شیطانی ہے اور کئے واسطے  
خطہ کر اشرا کا بنی آدم کو اور قرآن کلام خدا کا ہے و جمیع اللہ تعالیٰ  
نے ساتھ اس کی طرف بنی ہمارے جو مقرر نہ کر دی اللہ تعالیٰ اور پران کے  
اور لائی پر اور سلام نازل کر دی اور نہیں و اس کی بنی آدم کو کلام کر دی  
او سکے ساتھ اللہ تعالیٰ مگر بواسطہ وحی یا پیغمبر پر دی کے یا پیغمبروں کے  
پس جمعی ہر ایک و بے یلغی اللہ کے جو چیز کے جاوے حقیقت وحی کی ہے  
اور نہیں جائز کہ وہی پیچ ناموں اللہ تعالیٰ کے اور صفات اس کی کہ نہیں  
سچہ کر کہ اللہ تعالیٰ کو جو حکم لایا میں نہیں ہو کہ مریدہ اور ملائکہ  
کیا جاوے بلکہ جان و داخل کیا دی جو اور جو جان و ملائکہ

صداقت کے لئے خدا تعالیٰ نے ان کو جو حکم لایا میں نہیں ہو کہ مریدہ اور ملائکہ جان و داخل کیا دی جو اور جو جان و ملائکہ

الاهو والراستخون في العلم من اتا الله من  
 لدنه علما وهو مرفى للمؤمنين يوم القيامة  
 بوجهين احدهما ان ينكشف عليهم انكشافا  
 بليغا اكثر من التصديق به عقلا فكانه زوية  
 بالبصر الا انه من غير موازاة ومقابلة وجهه  
 ولون وشكل وهذا الوجه قال به المعتزلة  
 وغيرهم وهو حق وانما خطاهم في تاويلهم  
 الروية بهذا المعنى او حصرهم الروية في  
 هذا المعنى وثانيهما ان يتمثل لهم بصور  
 كثيرة كما هو من كور في السفة فيرونها بها  
 بالشكل واللون والمواجهة كما يقيم في المنام  
 كما اخبر به النبي صلى الله عليه وسلم حيث  
 قال رايته في احسن صورة فيرونها هناك  
 عيانا ما يرون في الدنيا ما وهذا الوجه  
 لفهم ما ونعتقد ما وان كان الله ورسوله  
 اود بالروية غيرهما فحق انما امر الله تعالى  
 ورسوله وان لم نعلم بعينه ذلك ما شاء الله  
 كان وما لم يشأ لم يكن فالكفر والمعاصي مخلقة  
 وارادة تلبا برضاؤه وهو قفى لا يحتاج الى شئ  
 في ذاته ولا صفاته ولا حاكم عليه ولا يجب  
 عليه شئ بالاجاب غير نعم قد بعد شيئا  
 فيفي بالعد كما ورد في صفا من على الله و  
 جميع افعاله يتضمن الحكمة والمصلحة الكلية  
 على ما يعلم ولا يجب عليه اللطف الخفى في  
 الخاص او الاصلح الخاص ولا قبيل منه و

گروہی اند بل شانہ اور وہ لوگ جو حکم میں علم میں آئے ان کو نہیں کھٹکا  
 ان کو اللہ تعالیٰ نے اپنے نزدیک علم اور وہ دیکھا جائیگا اور مومنوں کے  
 دن قیامت میں طریقہ کے ساتھ آگیاں دنوں میں یہ جو کچھ ہو گا وہ اپنے  
 ظاہر ہونا اچھی طرح سوزا وہ اس معنی میں جو عقل کے ساتھ آئے ہو گئے یا کہ  
 وہی دیکھنا جو ساتھ نظر کے گریہ یا کہ وہ دیکھنا بغیر برہنہ اور وہی  
 کے روبرو ہونا اور گاہے شکل سے جو گاہے اور طریقہ سے یا کہ اس کے معنی میں  
 سوا ان کے اور لوگوں میں ہی بیان کیا ہے یہ طریقہ سے یا کہ اس کے معنی میں  
 کہ خطا ان کی ہی سچ تاویل ان کے رویت کو ساتھ اس معنی کے یا حصر کرنا ان کا  
 رویت کو اس معنی میں ورد و سراپا یعنی ان دنوں طریقوں کا یہ ان کے  
 صورت کی شکل کے اسی میں بہت صورتوں کے جیسا کہ مذکور ہے حدیث میں کیا گیا  
 اس ذات کو ساتھ انہوں نے اپنی کے ساتھ شکل اور رنگ اور برہنہ جیسا  
 یہ واقعہ پیش ہو رہی خواب میں جیسا کہ خبر دی اوکی نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے  
 جیسا کہ کہا دیکھا میں نے رات کو اچھی صورت میں پس دیکھیں اس کو گاہے  
 کہ نہیں دیکھا سچ دنیا کے خواب میں اور طریقہ سے ہم جانتے ہیں اور ہم  
 یقین کرتے ہیں دنوں پر اور اگر ہو اللہ اور رسول اور اس کے معنی میں  
 ارادہ کیا ہو دیکھنے کے ساتھ سوا ان دنوں طریقوں میں پس ہم ان  
 ان کے میں ساتھ مراد اللہ تعالیٰ اور رسول اور اس کے معنی میں نہیں جانتے  
 ہیں بخیر حکم دی اور جو کچھ ہے اللہ تعالیٰ ضرور ہو گا اور جو کچھ ہے  
 نہ ہو گا پس اگر اور میں تہذیب میں اس کے ہی اور ارادہ اس کے ہی میں تہذیب  
 اوکی کے پر وہی محتاج نہیں ہی طریقہ کسی چیز کے ذات میں نہ صرف  
 میں نہ کوئی کام اور پر لوگوں کو اور واجب اور کوئی چیز یا تہذیب واجب  
 دوسرے شخص کے ان کے بعد عدہ کرتا ہو پس اگر وہی اور وہی کے ساتھ ہوا اور  
 پس خاص سے اللہ کے اور یہ حال کو شخص میں کہتے کہ وہی اور وہی کے ساتھ ہوا اور  
 اس طرح کے کہ وہ جانتا ہو اور نہ واجب ہے اور اس کے ہرانی  
 خاص یا نفع رسانی خاص اور نہ قبیح صادر ہو تاہم اس کے اور

وكمال اخلاقهم وغير ذلك والانبيا معصومون  
من الكفر و تعبد الكبار والا صرار عليها يعصمهم  
الله تعالى عنها يوجوه قلثة احد هان يخلفهم في  
مسلاصة العطرة وكمال اعتدال الاخلاق فلا يرغوب  
في المعاصي بل يكونون متفهمين عنها وثانها ان يولي  
اليهم ان المعاصي يعاقب عليها والطاعات يناب  
عليها فيكون ذلك رادعا عن المعاصي والثالث ان  
يجول الله تعالى بينهم وبين المعاصي باحدا لطيفة  
فيلية كظهور صورة يعقوب عليه السلام عاصيا  
عاصي في قصة يوسف عليه السلام ومحمد  
صلى الله عليه وسلم خاتم النبيين لا يبع  
بعده وودع عامة الخبيثات والجن وهو افضل  
الانبيا بهذه الخاصية ويجوز ان يخرى نحو  
هذه الامامات الاولياء وهما المؤمنون و  
العارفون بالله تعالى وصفاته الحسنون في  
ايمانهم حتى يكوم الله بهامن يشاء ويخص بركة من  
يريد ويشهد بالجنة والجنة للعشرة للبشر  
وفاطمة وخديجة وعاشية و  
الحسن والحسين رضي الله  
تعالى عنهم ونفقرهم ونفقر بعظير علم  
في الاسلام وكذلك اهل البدر واهل بيعة  
الرضوان وابوبكر الصديق ثم امام حق بعد  
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم عثمان  
ثم عثمان ثم علي رضي الله تعالى عنهم  
ثم تمت الخلافة وبعد ملاك عضوض و

اور ان کے اخلاق کامل ہیں اور ان کے سوا اور میں ان سب ہی معصی  
ہیں یعنی ہمیشہ کچھ ہوئی میں کفر سے اور کبر و گناہ کے قصہ سے  
اور کبر پر نہیں ہے لہذا تم ان سے اور میں بچا لیتا ہوں میں  
ایک تیرہ جگہ اند تھے انکو پیدا کیا ہی سلامتی پیدا لیتی ہیں اور  
کمال اعتدال اخلاق میں تو اسوجہ دہ گناہ پر مائل نہیں ہو بلکہ  
گناہوں سے نفرت کرتے ہیں اور دوسری یہ وجہ کہ اللہ انکو وحی  
کرتا ہے کہ گناہوں پر اللہ کا غضب ہے اور بندگی پر ثواب ہے تاہی  
تو یہ بات انکو باز رکھتی ہے گناہوں سے اور تیسری یہ وجہ ہے کہ  
انہما حامل مہجانی و دربان انکے اور گناہ پر کہ کوئی بات نہیں  
پیدا کرتا ہے جیسے حضرت یوسف کو نظر آئی صورت یعقوب  
کی کہ وہ دانتوں میں انگلی رکھ کر منع کرتے ہیں یوسف کے قصہ میں  
وہ رنج کے ساتھ خلوت میں تھی اور محمد صلی اللہ علیہ وسلم قائم ہیں  
ہیں کوئی انکے بعد نہیں نہیں اور تمام خلوقات کے نبی ہیں تو  
انسان سب کے اور وہ سب نبیوں سے افضل ہیں اس خصوصیت سے  
اور بہت خصوصیتوں جو ان میں ہیں اور فی ہر کمالات و کمالات  
اور وہ مومن اور عارف ہیں اللہ کے اور انکی صفات اور انکی  
میں احسان کرنے والے ہیں اللہ کے کمالات عطا کرتا ہے چاہتا ہے  
اور خاص کر تاہی نبی رحمت سے جسے چاہتا ہے اور ہم گواہی دیتے ہیں  
کہ اس معانی عشر و مشویشک غنی ہیں اور بہترین اور حضرت  
فاطمہ خدیجہ وعایشہ اور امام حسن و حسین رضی اللہ عنہم اور ہم  
انکی توقیر و تعظیم کرتے ہیں اور ہم اقرار کرتے ہیں کہ سلام میں انکا  
بڑا مرتبہ ہے اور اس طرح اہل بدر و اہل بیت رضوان کے نیچے چھٹا  
جگہ بدر و بیت رضوان میں حضرت کوئی انکی تعظیم اور مرتبہ کا ذکر  
کرتے ہیں اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد حضرت ابابکر صدیق  
امام حق ہیں پھر حضرت عمر پھر حضرت عثمان پھر حضرت علی رضی اللہ

اور ان کے

اور ان کے

کجا ورد فی صفة اهل الجنة وذلك كما ان الصبي هو  
 الذي يشب او يشيب وان تبدل لت الاجزاء  
 الف مرة والجمادات والمخاسبات والصراط و  
 الميزان حق والجنة والنار حق وهما مخلوقان  
 اليوم ولم يصح نص بتعين مكانهما بل ما حيث  
 شاء الله اذ لا احاطة بتخلق الله وعوالمه ولا  
 يحذل المسلم صاحب الكبرة في النار وهو الذي قال  
 الله تعان بختنبوا كبارهم ماتهمون  
 عنكم تكفر عنكم سميتا تكف بصلوات  
 وانكفارات والعقوبن الكبار جازيهم ان اذكال  
 الله تعان في الدنيا والاخرة على وجهين موافقة  
 لسنة الله وكان على سبيل خرق العوائد وعفو  
 الكبار عن مآلات بلا توبة جائز من باب خرق  
 العوائد لكن ذلك العفو عن حقوق الناس جائز بطريق  
 خرق العوائد وهذا وجه التطبيق بين النص من  
 التعادلة بادي الرأي والشفاعة حق لمن اذن له الله  
 وشفاعة رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 لاهل الكبار من امت حق وهو مشفق وصي  
 وقع نفى الشفاعة فالمراد منها الشفاعة التي تكون  
 بغير اذن الله تعالى ورضائهم وعد اب القبر لما سبق  
 من تعبد الله من حق ورسو المنكر والتكبر حق وبشر  
 الرسول الى الخلق حق وتكليف الله عباده بالامر والنهي  
 على السنة الرسول حق وهم متميزون بامور لا يوجد  
 في غيرهم على سبيل الاجتماع تدل على كونهم انبياء  
 من ائمة العوائد لهم ومنها سلامة فطرهم

استغفار  
 استغفار

جس حدیث شریف میں آیا ہے اہل جنت کی صفات میں درودہ ایسا  
 جیسا کہ جو ان سے تباہی اور بڑا ہو تباہی اگرچہ بدل جائیں یا جزا  
 ہزار دفعہ اور عذاب آہ اور حساب اور پھر لاف اور میران  
 حق میں اور بہشت اور دوزخ حق میں اور بہشت دوزخ پیدا  
 ہوئی ہیں آج اور ظاہر نہیں کیا اللہ اور رسول نے کہ دوزخ ہزار  
 کرے ہی ہیں بلکہ جہان لے چکا وہاں میں کہ ہم اللہ کی ساری خواہش  
 کو نہیں جانتے اور نہ اس کے سبب لے کر جاتی ہیں اور ہمیشہ دوزخ  
 میں نہیں رہیں گے بلکہ کہیں کہیں اور کبیر گناہ دو ہیں جو اللہ  
 نے فرمایا ہے اور اگر تم بچو کبیر گناہوں سے جسے منع کیا  
 گئی ہو تو تمہاری برائیوں چھپا دینگے ہم مادی سائنہ تامل  
 اور کفار کے اور خدا چاہے کبیر گناہ ہی معاف کرے اللہ کے کام  
 دنیا اور عقبی میں و طور پر ہیں ایک ایسی عادت پر اور دوسرے  
 ہیں بطور خلاف عادت کے اور جو توبہ مرجا کرے کبیر گناہ عفو  
 کر دینے جائز ہیں خلاف دیکھے طور پر اور بطریق جائز عفو کرنے  
 اصل کو کہ حق بطور خلاف دیکھے اور یہ وجہ مطابقت کر دیتی ہے  
 مخالف تینوں کے جو ظاہر معلوم ہوتی ہیں اور شفاعت حق ہی ہے  
 واسطے اللہ اذن ہے اور شفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 وکلم اللہ امت کے کبیر گناہ کو نبی کو کہ حق ہی اور رسول اللہ صلی  
 اللہ علیہ وسلم کی شفاعت ضرور قبول ہی اور جہان شفاعت کی نفی  
 آئی ہے اس سے مراد وہ شفاعت ہے جو اللہ کے لیے اذن ہو اور نبی  
 اور ناسی کو قبر میں اذن دینا اور مومن کو قبر میں اذن دینا  
 اور شکر تکیہ کا قبر میں سوال حق ہی اور چاہئے کہ خلقت کی طرف  
 پہنچا حق ہی اور وہ رسول پہنچا گئے ہیں ایسی باتوں سے جو ان کو  
 اور دین میں پائی جاتیں انھی کو نبی معلوم ہو تباہی کہ نبی ہیں  
 اور ان کی معجزی میں اور ان میں سے سید الشیخ دانائی کی سلامتی ہے

اور جو اللہ کے اپنے نبی و رسول کو اذن دینا چاہتا ہے اور نبی کو اذن دینا چاہتا ہے



وَابُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَفْضَلُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ ثُمَّ عَفَّانٌ ثُمَّ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ وَلَا تُخْفَى إِلَّا فَضْلِيَّةٌ مِنْ جَمِيعِ الرُّجُوعِ لَا حَتَّى يَمُوتَ النَّسَبُ وَالشَّجَرَةُ وَالْقَوَّةُ وَالْعِلْمُ وَامْتِلَاحُهَا بَلْ هِيَ بِمَعْنَى عَظَمِ نَفْعِهِ فِي الْإِسْلَامِ فَامِيرُ الْأَمَّةِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَزَيْلُهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بِاعْتِبَارِ الْأَمَّةِ بِاللُّغَةِ فِي إِشَاعَةِ الْحَقِّ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَمِيعِينَ وَجْهًا يَأْخُذُ عَنْ اللَّهِ تَعَالَى وَجْهًا يَبْصُرُ الْحَقَّ وَلَهَا فِي الْأَعْطَاءِ لِلخَلْقِ تَالِيْفًا لِلنَّاسِ جَمْعًا لَهُمْ وَتَدْبِيرًا لِلْمَلِكِ بِإِدْطَالٍ وَتَكْفِيفٍ السَّنَنَاءِ عَنْ ذِكْرِ الصَّحَابَةِ الْأَخِيرَةِ وَهُمْ أَمْتُنَا وَقَادَتْنَا فِي الدِّينِ وَسَبَّحَتْهُمْ جَمَاعًا وَتَعْظَمُهُمْ وَاجِبٌ وَلَا تَكْفُرُ مِنْ أَهْلِ الْقَبْلَةِ أَحَدًا إِلَّا بِمَا فِيهِ مِنْ نَفْيٍ لِلصَّانِعِ الْمُخْتَارِ الْقَادِرِ أَوْ عِبَادَةٍ غَيْرِ اللَّهِ أَوْ لَا تَكَارُفٍ لِلْمَعَادِ وَالنَّبِيِّ وَسَائِرِ ضَرْبِيَّةِ الدِّينِ وَالشَّرِّ بِالْمَعْرِفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبٌ شَرْطُهُ أَنْ لَا يُؤَدِّيَ إِلَى الْقَنَنَةِ وَأَنْ يَظُنَّ قَبْلَهُ هَذِهِ عَقِيدَتِ الدِّينِ لِلَّهِ تَعَالَى بِمَا ظَاهَرُ وَبِاطْنُ الْمَحْمَدِ لِلَّهِ أَوْ لَا وَخَرُوفَ ظَاهَرُ وَبِاطْنًا

اللَّهُمَّ احْشُرْنِي فِي زَمَرَةِ اتِّبَاعِ الَّذِينَ أَصْنَوْا  
مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ خَيْرَ خَلْقِهِ  
وَأَلِهِ وَصَحْبِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ أَجْمَعِينَ  
وَهُوَ أَحْمَدُ السَّامِعِينَ  
سَمِعْتُ

اور ابو بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ افضل ہیں بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
پہچے عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ پچھے حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ اور بنی مراد کے  
افضل کے ساتھ افضلیت میں یقین پر مبنی عام ہونے کی وجہ سے  
اور قوت کو اور حکم کو اور رائے کو کی تکلیف و فضیلت سے کمال نفی  
پہنچانے سے سلام کے ہی میں اس کے رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم  
سلم ہیں اور وزیر آپ کے ابو بکر اور عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما ہیں  
با اعتبار بہت بڑی کے شائع کرنے میں ہوا علی کہ رسول اللہ صلی  
اللہ علیہ وسلم کے واسطے تھے اکیڈ طریقہ یہ تھا کہ لیتے تھے اللہ  
جل شانہ سے اور دوسرا طریقہ یہ تھا کہ دیتے تھے لوگوں کو اور  
حضرت ابو بکر صدیق اور حضرت عمر فاروق دینے میں پہلے الفت لگاتی  
اور ان کے جمع ہونے کی اور لڑائی کی تدبیر میں ہاتھ بہت دراز تھا  
اور تہذیب کے ہونے زمان کو کوئی سبب بھی نہ تھے مگر خیر سے پہلے  
یہ لوگ پیشو تھے ہمارے اور کچھ دوسرے تھے کہودین میں اور کالی دینا  
اور نکو حرام سے اور عظیم کرنا اکی واجب اور کم کرنے کی نسبت تہذیب  
ہیں بل قبلہ سے کسی کو گناہیں تیز پر کہ تہذیب انکار اللہ تعالیٰ  
جانشانہ کا ہو کہ احباب نصیاء کا ہو قادی عبادت کرنا سوائے  
اللہ تعالیٰ کے یا انکار آخرت کا اور پیغمبر کا یا اور ضروریات دین  
انکار کرنا اور کرنا ساتھ ہی کے اور منع کرنا سوائے سے واجب  
اور شرط اور کسی سے کہ نہ پہنچا کفر فتنہ کا اور گمان ہو قبول اور کفر  
پہنچا ہو کہ یہ ان کو گناہیں ہمارے عقیدہ سے دینت لگتا ہوں اللہ تعالیٰ کو  
ساتھ اس عقیدہ ظاہر اور باطن کے اور جو ہی اللہ تعالیٰ کے احوال و آخر  
اور ظاہر اور باطن۔ ایسی سبب اور ہوا ہو کہ کچھ گروہ امتیاع ہو گئے  
کہ ایمان لائیں سبب ہر مذہب کے حجت ہازل کرنا اور بہترین خلق اپنے  
اور نہ ہر آل کے اور صحابہ کے اور جو کوئی تابع ہو ان کو کچھ اور وہ اللہ تعالیٰ  
بہت بخشش کرے اور لاہر میں بخشش کرنے والوں کو تمام شد

اللہ تعالیٰ  
عز وجل



فہرست موجودہ رسائل حضرت  
مولانا شاہ ولی اللہ صاحب مولانا  
شاہ عبدالعزیز صاحب رحم  
مفضل ذیل رسائل شاہ صاحب  
کے زیر طبع ہیں

ترجمہ رسائل اردو شاہ صاحب ۱۔  
انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ۔  
مہات۔ مکتوبات شاہ عبدالرحیم صاحب  
الغاس العارفین۔ پیرزادہ ہازنہ  
بوارق ولایت۔ بوارق غم  
رسائل التفسیر حضرت مولانا شاہ  
عبدالعزیز صاحب رحمہ اللہ علیہ  
لبان الحقائق۔ مجالس اہل حدیث  
ترجمہ رسائل قابل دید۔ کائنات غریبہ ہوتی ہوئی  
رسائل موجودہ از تصنیف حکیم مسکت  
مصطفویہ یعنی حضرت مولانا شاہ  
ولی اللہ صاحب رحمہ اللہ علیہ  
دار الفکر ترجمہ۔ ترجمہ حذیب الجواد دینی ترجمہ  
برایع صفحہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رحم  
موصی الخوین سہ ترجمہ اردو ہمہ وہ کتاب پر حکمی  
وکی اکثر شاہی ہیں یہ کتاب قابل دید ہے۔ ۱۱۔

سوی مع مصنف یعنی شیخ موطا  
مکتوبات العارف۔ ۱۰۔  
سرور المحدثین سید الامین الدامون فارسی  
ترجمہ نور العیون۔ ۱۱۔  
حجۃ اللہ الباقیہ۔ عربی مصری۔ لغوی  
از انوار اللغات مولانا الخلفاء فارسی  
قول الجمیل مع ترجمہ اردو الموسوم بہ  
رسالہ ہدایت البیبل۔ ۱۵۔  
نور الکبیر مع فتح الخیر۔ عربی فارسی۔  
اصول تفسیر۔ ۱۵۔  
عقائد المجیدہ با حاشیہ تعلیل مع ترجمہ اردو۔ ۱۵۔  
الضائف مع ترجمہ اردو۔ ۱۵۔  
الطائف القدوس اصول تصوف۔ ۱۵۔  
جہل حدیث مع شرح منظوم المربوبہ  
ترجمہ فیض عام۔ ۱۱۔  
مکتوبات مع فضائل الی عبداللہ  
محمد فیل الجاری الی تہذیب۔ ۱۲۔  
موسم شرح حزب الجواب قابل دید۔ ۱۲۔  
تطعات مع رسالہ جزائر لطیف  
دبیان طلسم الہی۔ ۱۲۔  
واقعات اردو رسالہ الشہداء مع ترجمہ اردو

المصنف مطبع احمدی مستقل مدرسہ عزیز می دہلی